

فصلنامه علمی- پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳: ۱۸۵-۲۲۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۶/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۲۷

بررسی و نقد مقالات علمی- پژوهشی مرتبط با ادبیات در دهه ۱۳۸۰ شمسی

* عبدالله راز

** احمد رضی

چکیده

انتشار مقالات علمی- پژوهشی در دوره معاصر، فرصتی مناسب برای به اشتراک گذاشتن یافته‌های پژوهشگران و آگاهی مخاطبان از تازه‌ترین دستاوردهای علمی است. به‌رغم رشد کمی انتشار اینگونه مقالات در دهه اخیر، به ارزیابی و نقد آنها توجه کافی نشده است.

این مقاله بر آن است با روش توصیفی- تحلیلی به ارزیابی انتشار آن دسته از مقالات علمی- پژوهشی بپردازد که از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۰ درباره ادبیات منتشر شده‌اند. هدف از این پژوهش، بیان نقاط قوت و ضعف این مقالات و ارائه تصویری از وضعیت مقاله‌نویسی علمی در حوزه تحقیقات ادبی است. برای این منظور، ۳۴۵ مقاله به عنوان نمونه گزینش شد و در آنها مهم‌ترین موضوعات مورد توجه نویسندگان، شناسایی و در قالب رویکردهای متن‌محور، زمینه‌محور، نویسنده‌محور، خواننده‌محور و مقالات متفرقه تبیین گردید. همچنین الگوی همکاری میان نویسندگان و کیفیت و کمیّت منابع مورد استناد در این مقالات نیز در قالب نمودارها و جدول‌هایی ارائه شده است. به جهت اهمیت مسئله مستندات مقالات و برای سنجش دقت داده‌های به‌دست‌آمده از حجم نمونه اصلی، تعداد ۳۴۵ مقاله دیگر در قالب دو گروه «شاهد ۱» و «شاهد ۲» مورد بررسی دقیق‌تر قرار گرفت.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان

raz.adab@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه گیلان

ahmadrazi9@gmail.com

این بررسی نشان می‌دهد با وجود تنوع موضوعی مقالات، به‌کارگیری گونه‌های مختلف منابع، توجه به برخی رویکردهای میان‌رشته‌ای به‌ویژه در نیمه دوم دهه هشتاد، دقت نسبی در تدوین منسجم مقالات، تخصصی‌شدن گروهی از مجلات علمی مرتبط با ادبیات و نیز رشد چشمگیر همکاری استادان و دانشجویان در نشر مقالات، در بسیاری از این مقالات کاستی‌های متعددی وجود دارد. از جمله ضعف روش‌شناختی، غلبه رویکرد توصیفی، تکراری بودن محتوای شمار زیادی از مقالات، فقر نگاه انتقادی، شمار زیاد مقالات آموزش‌محور، رواج معیارهای کمی و شکل‌گرایانه و... هستند.

واژه‌های کلیدی: مقاله‌نویسی، پژوهش ادبی، مجلات علمی - پژوهشی، نقد ادبی، مسئله‌محوری.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

امروزه مقالات علمی، به‌ویژه مقاله‌های علمی-پژوهشی، بستری مناسب برای حل مسئله‌های علمی مهم و عرضه دستاوردهای نو یافته به شمار می‌رود. علاوه بر آن، انتشار این مقالات، فرصتی برای تولید و ترویج دانش، پرداختن به نیازهای جامعه و نیز دریافت بازخوردهای فعالیت علمی در میان سایر پژوهشگران است. بر اساس بند «الف» ماده یک از آیین‌نامه تعیین اعتبار نشریات علمی کشور، عنوان علمی-پژوهشی به نشریاتی اطلاق می‌شود که «مقاله‌های آن به ارائه یافته‌های علمی حاصل از طرح‌های پژوهشی، پایان‌نامه‌ها و رساله‌های تحصیلی و سایر موارد پژوهشی اعم از پژوهش‌های بنیادی، کاربردی، تحلیلی، انتقادی، نقد و بررسی علمی کتاب، توسعه‌ای یا ارائه نظریه یا روش جدید در حل مسائل و توسعه علم و فناوری که از دو ویژگی اصالت و/بداع برخوردار باشد، می‌پردازد و با هدف پیشبرد مرزهای علمی و فناوری ارائه می‌شود» (وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، ۱۳۹۰: ۳). برخی از اهداف اساسی انتشار مقاله علمی-پژوهشی عبارتند از:

- عرضه تجربه‌ها و روش‌های نو برای مواجهه با مسئله‌های جدید
- امکان به اشتراک گذاشتن دستاوردهای علمی برای کشف راه‌حل مسئله‌های پیچیده

- فراهم نمودن امکان تضارب آرا و گفت‌وگوی انتقادی درباره مسائل مهم علمی
انتظار کلی از یک پژوهش مسئله‌محور، آن است که دریچه تازه‌ای را فراروی مخاطب خود قرار دهد یا مخاطبانش را به سوی راه‌حل‌های بدیل برای حل مسئله‌های مشابه رهنمون شود؛ چرا که از منظری کلان‌نگر، هر پژوهش مسئله‌محور، نشانه‌ای از مهارت پژوهش‌گر در کاربرد فنون روش‌شناختی و به‌کارگیری سواد اطلاعاتی خود است و هدف کلی هر تحقیق کیفی- که اغلب تحقیقات ادبی از اینگونه‌اند- بیش از آنکه تعمیم نتایج به دست آمده از طریق برخی شواهد محدود باشد، عرضه شناختی عمیق و راه‌گشا از مسئله تحقیق است. حصول این امر معمولاً طی فرایندی روشمند محقق می‌شود. در اینگونه تحقیقات، همواره سعی بر آن است تا در خلال بررسی وجوه توصیفی مسئله، پدیده‌ها و عوامل اثرگذار بر آن شناسایی شود و احیاناً سازوکار این رابطه به نحو پیوستاری تبیین شود.

در سال‌های اخیر، به‌ویژه از میانه دهه ۱۳۸۰ شمسی به بعد، زمینه‌هایی فراهم شده است که بر شمار نشریات علمی-پژوهشی و به تبع آن، میزان انتشار مقالات علمی-پژوهشی در حوزه تحقیقات ادبی و نقد ادبی افزوده شود؛ به طوری که تعداد مقالات ادبی در پایان دهه هشتاد در مقایسه با آغاز آن، ۴۷۵ درصد رشد داشته است. به موازات افزایش کمیّت مقالات علمی و اهتمام پژوهشگران دانشگاهی در حوزه تحقیقات ادبی، ارزیابی و بررسی این دستاوردها جدی گرفته نشده است. در حالی که برای شناسایی نقاط قوت و ضعف پژوهش‌های پیشین، روزآمد کردن اطلاعات و دانش تخصصی و نیز انتقال هدفمند این تجربیات به نسل جوان‌تر و...، سنجش ادواری دستاوردهای مقالات علمی، ضرورتی انکارناپذیر است. تحقق این امر، نیازمند وجود اطلاعات دقیق درباره ابعاد مختلف این مقالات است. زیرا همچنان که نظام‌های تولید و نشر اطلاعات و اهداف کلان فراسوی این نظام‌ها پیچیده‌تر می‌شود، نیاز به بررسی و ارزیابی مستمر عوامل درهم‌تنیده و اثرگذار بر این پژوهش‌ها و نیز چشم‌اندازها و اهداف میان‌مدت و بلندمدت، بیشتر احساس می‌شود.

مقاله حاضر بر آن است تا ضمن بررسی مهم‌ترین رویکردهای پژوهشی مقالات مرتبط با ادبیات در دهه ۱۳۸۰ شمسی، فراوانی مقالات منتشر شده را بر اساس رویکردهای متن‌محور، زمینه‌محور، نویسنده‌محور، خواننده‌محور و مقالات تطبیقی و متفرقه، دسته‌بندی کند و در نگاهی کلان‌نگر، ظرفیت‌ها و کاستی‌های مقالات علمی-پژوهشی این حوزه را تبیین نماید.

همچنان که «نخستین نقشی که مطالعات علم‌سنجی بر عهده دارند، ترسیم روند توسعه و گسترش علم در یک کشور و فراتر از آن در کشورهای مختلف است» (منصوریان، ۱۳۸۹: ۶۶)، نتایج چنین تحقیقاتی می‌تواند اطلاعات لازم را برای طراحی چشم‌اندازهای میان‌مدت و بلندمدت و ایجاد ارتباط سازنده و پویا میان ارکان مختلف اثرگذار در تولید علم، در اختیار سیاست‌گذاران پژوهش و پژوهشگران قرار دهد؛ به نحوی که علاوه بر نهادهای کلان و تصمیم‌ساز، پژوهشکده‌ها، نشریات و آحاد پژوهشگران، هر یک خود را در راستای تحقق اهداف مورد نظر، مسئول و سهیم بدانند.

پیشینه پژوهش

هر چند بررسی ادواری و پژوهش در دستاوردها و احیاناً نقاط ضعف مقالات علمی در میان اغلب علوم دانشگاهی امری ضروری و رایج است، در زمینه بررسی مقالات حوزه تحقیقات ادبی و نقد ادبی، در مقایسه با میزان رشد انتشار مقالات در سال‌های اخیر چنان‌که باید، اهتمام لازم صورت نگرفته است. البته در حوزه تحلیل استنادی، منابع نظری و پژوهش‌های متعددی وجود دارد، از جمله مقاله «نمایه استنادی علوم (S.C.I)، ساختار و کاربردهای آن» (عصاره و فارسی، ۱۳۸۱: ۲۲۶-۲۳۶)، مقاله «مروری بر منابع تحلیل استنادی در ایران» (نوکاریزی و اسداللهی، ۱۳۸۹: ۳۷۳-۳۹۲) و مقاله «بررسی مفاهیم، تعاریف و کارکردهای تحلیل استنادی در حوزه علم‌سنجی» (چاوشی نجف‌آبادی و شعبانی، ۱۳۸۸: ۱۵-۲۴). این مقالات ضمن بیان تاریخچه و آرای صاحب‌نظران این حوزه، کاربردها و مزایای این قبیل تحقیقات را در بهبود کنترل منابع و تحقیقات، طراحی شبکه‌ها و نظام‌های اطلاعاتی، ردگیری گسترش کمی و کیفی متون و نظریه‌ها، بهبود کاربری اطلاعات علمی و... تبیین کرده‌اند. همچنین می‌توان به مقالاتی از قبیل: «توسعه علمی یا تکثیر و ازدیاد مقالات» (داوری اردکانی، ۱۳۸۶: ۲-۸) و «مجلات علمی پژوهشی تاریخ؛ سیطره کمیّت بر علم» (روحانی، ۱۳۹۱: ۲۲-۲۷) اشاره کرد که به طور کلی معتقدند روند روزافزون انتشار مقالات دانشگاهی، بدون در نظر گرفتن اصولی چون «توانایی حل مسئله» و «داشتن راهبرد کلان»، چندان هم سازنده و مایه مباهات نیست.

پیش از این در زمینه بررسی کیفی و تحلیل استنادی رویکردهای رایج در مقالات ادبی علمی-پژوهشی، به‌طور خاص مقاله‌ای منتشر نشده است. البته پژوهش‌های معدودی، همچون مقاله «بررسی و ارزیابی مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد»، قصد داشته‌اند با انتخاب حجم نمونه‌ای کوچک‌تر، نقاط قوت و ضعف نشریه‌های ادبی علمی-پژوهشی را رصد کنند (رضی و رحیمی، ۱۳۸۷: ۴۲۹-۴۴۰).

هر چند در زمینه نقد پژوهش‌های نظریه‌محور، پژوهش‌هایی به‌صورت موردی عرضه شده است، برخی از این مقالات، بدون نگرش تحلیلی و انتقادی، عملاً گزارشی توصیفی از وضعیت موجود بوده‌اند و برخی نیز به جهت رویکرد کلی و استقرایی و حجم عمده

داده‌های مرتبط با مسئله، بیشتر به ضرورت توجه به اجرای دقیق قواعد روش‌شناختی نظریه‌ها اختصاص داده شده است. البته مقالاتی نیز منتشر شده است که رویکردی تحلیلی-انتقادی بر پژوهش‌های نظریه‌محور داشته‌اند. از جمله مقاله «درد یا درمان؛ آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر»، که با هدف نقد به‌کارگیری روش‌مندانه نظریه‌های ادبی، با ذکر نمونه‌هایی از این پژوهش‌ها، برخی از کاستی‌های این حوزه را تبیین نموده است (امن‌خانی و علی‌مددی، ۱۳۹۱: ۵۱-۷۵). از پژوهش‌های تازه‌تر نیز می‌توان به مقاله «گزینش متن و روش‌شناسی مطالعات ادبی» اشاره کرد که نگاهی روش‌شناسانه به مسئله لزوم سنخیت و تناسب متون ادبی با نظریه‌ها داشته است (محمدی کله‌سر، ۱۳۹۲: ۳۷-۵۸). همچنین تاکنون همایش‌های معدودی چون «سومین همایش ملی پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی» (دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۶) با محوریت آسیب‌شناسی پژوهش‌های ادبی برگزار شده است که صرفاً برخی از مقالات آن، مانند مقاله «آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌های زبان و ادبیات فارسی» (غلامی‌نژاد و قبول، ۱۳۸۶: ۱۸۱-۱۹۲) و «آسیب‌شناسی پژوهش‌های ادبی در ایران» (رضی، ۱۳۸۷: ۴۴۱-۴۵۳) همسو با فراخوان همایش، ضمن نگاهی کلی به پژوهش‌های حوزه زبان و ادبیات فارسی، برخی معضلات اساسی موجود در پژوهش‌های ادبی، چون: نبود نگرش کلان علمی، ضعف در روش تحقیق و نبود چهارچوب منسجم، انتخاب موضوعات تکراری و کلی و کم‌توجهی به ضرورت اثربخشی و کارایی مقاله‌ها و... را رصد کرده‌اند.

از دیگر موارد، مقالات نظری‌ای است که در زمینه روش‌شناسی مطالعات ادبی و لزوم مسئله‌محوری این تحقیقات منتشر شده است؛ از جمله: «روش در تحقیقات ادبی ایران» (رضی، ۱۳۸۶: ۱۲۹-۱۴۱) و «پژوهش‌های مسأله‌محور در مطالعات ادبی» (همان، ۱۳۹۱: ۱۳-۲۶). نویسنده در این مقالات، ضمن برشمردن تعریف و ویژگی‌های هر پژوهش مسئله‌محور و تفاوت اینگونه تحقیقات با دیگر تتبعات علمی، شیوه‌ها و زمینه‌های رایج برای دستیابی به مسئله پژوهش را تبیین نموده است و معتقد است امروزه در متون روش تحقیق و به تبع آن در پژوهش‌های ادبی، شیوه‌های مسئله‌یابی، راه‌های اولویت‌بندی مسائل و چگونگی حل هر مسئله، چندان جدی گرفته نشده است.

دسته دیگر، مجموعه نشست‌ها و کارگاه‌هایی است که گروه زبان و ادبیات فارسی شورای بررسی متون دانشگاه‌ها (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی) با تمرکز بر متون آموزشی دانشگاه‌ها و با هدف سنجش نیازهای علمی، مطالعه و بررسی خلأها و چالش‌های فراروی رشته زبان و ادبیات فارسی، ترویج نگرش عمیق فلسفی، چندوجهی و بینارشته‌ای به مسئله‌های مبتلابه و افزایش مهارت‌ها و دانش نظری و روش‌شناختی پژوهشگران، با حضور پژوهشگران و صاحب‌نظرانی از دانشگاه‌های مختلف برگزار می‌کند (نژاد صداقت، ۱۳۹۰: ۱۲۳-۱۳۳).

با وجود این به دلیل اهمیت نشریه‌های تخصصی دانشگاهی و لزوم بررسی ادواری این نشریه‌ها و در راستای نقد کلان‌نگر دستاوردها و کاستی‌های این مقالات، وجود مجموعه‌ای از اطلاعات دقیق درباره مقالاتی که در برش‌های زمانی خاصی منتشر شده‌اند، ضروری به نظر می‌رسد؛ به نحوی که علاوه بر عرضه اطلاعات آماری دقیق، روندها و زمینه‌های اثرگذار در کمیّت و کیفیت مقالات نیز تبیین شود.

روش تحقیق

این مقاله، پژوهشی اسنادی در حوزه علم‌سنجی است که قصد دارد با روش توصیفی-تحلیلی، گزارشی عینی از شاخصه‌های مهم پژوهش‌های ادبی در دهه ۱۳۸۰ شمسی ارائه دهد. بر همین اساس، از روش نمونه‌گیری تصادفی برای گزینش داده‌ها استفاده شده است.

جامعه آماری این پژوهش، عموم مقالات علمی-پژوهشی حوزه تحقیقات و نقد ادبی است که از بهار ۱۳۸۱ تا زمستان ۱۳۹۰ در نشریات حوزه نقد ادبی و سایر نشریات علمی-پژوهشی علوم انسانی منتشر شده است. از این‌رو تلاش شد تمام شماره‌های نشریات مرتبط با تحقیقات ادبی، احصا و طبقه‌بندی شود. همچنین با توجه به رویکرد غیر تخصصی نشریات علمی-پژوهشی در سال‌های آغازین دهه ۱۳۸۰ شمسی، و اینکه مقالات مربوط به دیگر رشته‌های علوم انسانی نیز در این نشریات منتشر می‌شده است، تقریباً همه مقالات مرتبط با ادبیات که در نشریات علمی-پژوهشی جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، علوم تربیتی، معارف و... منتشر شده‌اند، چه در فرایند گردآوری داده‌ها و چه در پردازش و تحلیل اطلاعات، لحاظ شده است.

۱۹۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

در دهه ۱۳۸۰ شمسی، در نشریات علمی-پژوهشی حوزه مرتبط با ادبیات، مجموعاً ۳۵۵۵ مقاله شناسایی شد که میزان فراوانی مقالات در هر سال در قالب رویکردهای موضوعی مختلف عرضه شده است. در مرحله بعد، با توجه به فراوانی مقالات در هر سال بر اساس قواعد نمونه‌گیری تصادفی (ازکیا، ۱۳۸۲: ۳۵۴-۳۵۶)، حدود ده درصد مقالات (۳۴۵ مقاله) انتخاب شد. هر دسته از این مقالات، بر اساس شاخصه‌هایی چون: رویکرد موضوعی مقاله، کمیت و کیفیت منابع، نویسندگان و الگوی همکاری میان آنها و روش‌های تحقیق به کار گرفته شده، ارزیابی شده است. همچنین برای سنجش دقت برخی از این اطلاعات، حدود ده درصد دیگر نیز به عنوان «نمونه شاهد» برگزیده شد و در اغلب نمونه‌های شاهد، صرف‌نظر از کم و کیف اطلاعات مستخرج از حجم نمونه اصلی، معیارهای مورد نظر مجدداً واکاوی شده است. بنابراین مجموعاً ۶۹۰ مقاله (برابر با ۲۰ درصد جامعه آماری) در این تحقیق بررسی شده است.

توصیف و ارزیابی مقالات منتشر شده

در دهه ۱۳۸۰ شمسی، مجموعاً تعداد ۳۵۵۵ مقاله علمی-پژوهشی در قالب ۱۸۲ شماره از مجلات علمی-پژوهشی، اعم از فصل‌نامه یا دوفصل‌نامه منتشر شده است. در سال ۱۳۸۱، ۱۱ مجله و در سال ۱۳۹۰، ۲۸ مجله علمی-پژوهشی منتشر شده است که از نظر افزایش نشریات، بیش از دو و نیم برابر رشد را نشان می‌دهد. فراوانی نشریات و مقالات منتشر شده در هر سال، در قالب جدول شماره ۱ آمده است. این جدول فقط شامل اطلاعات مربوط به نشریاتی است که تا پایان اسفند ۱۳۹۰، مجوز انتشار نشریه علمی-پژوهشی را دریافت کرده‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

جدول ۱: فراوانی نشریات و مقالات منتشر شده در دهه ۱۳۸۰ شمسی

سال	تعداد مجلات علمی پژوهشی	تعداد مقالات
۱۳۸۱	۱۱	۱۴۸
۱۳۸۲	۱۰	۱۷۰
۱۳۸۳	۱۴	۱۸۸
۱۳۸۴	۱۴	۲۶۵
۱۳۸۵	۱۴	۲۲۰
۱۳۸۶	۱۷	۳۱۴
۱۳۸۷	۲۰	۳۹۳
۱۳۸۸	۲۶	۵۴۰
۱۳۸۹	۲۸	۶۱۵
۱۳۹۰	۲۸	۷۰۲
جمع	۱۸۲ مجله	۳۵۵۵ مقاله

مهم‌ترین رویکردهای مقالات در حوزه پژوهش‌های ادبی

برای تحلیل و بررسی دقیق‌تر، مقالات مرتبط با ادبیات را می‌توان بر اساس معیارها و شاخص‌های مختلفی طبقه‌بندی کرد؛ از جمله: زمان نشر، موضوعات مورد توجه، معاصر یا کهن بودن مسئله، روش‌های به کار گرفته شده و... اما در اینجا برای ارائه چشم‌اندازی از تلاش‌های ده‌ساله پژوهشگران و فراهم‌شدن امکان تبیینی هدفمند از توانمندی‌ها و کاستی‌هایی که در کلیت روند مقالات دانشگاهی وجود داشته است، این مقالات بر اساس رویکردهای متن‌محور، زمینه‌محور، نویسنده‌محور، خواننده‌محور و مقالات تطبیقی و متفرقه دسته‌بندی می‌شوند.

مقالات متن‌محور

در این دوره ده ساله، بیشترین اقبال به پژوهش‌های «متن‌محور» بوده است. مقصود از پژوهش‌های متن‌محور، مقالاتی است که در زمینه نسخه‌شناسی، سبک‌شناسی و زیبایی‌شناسی متون، تفسیر روابط درونی متن، تبیین اجزای متن ادبی و... عرضه شده

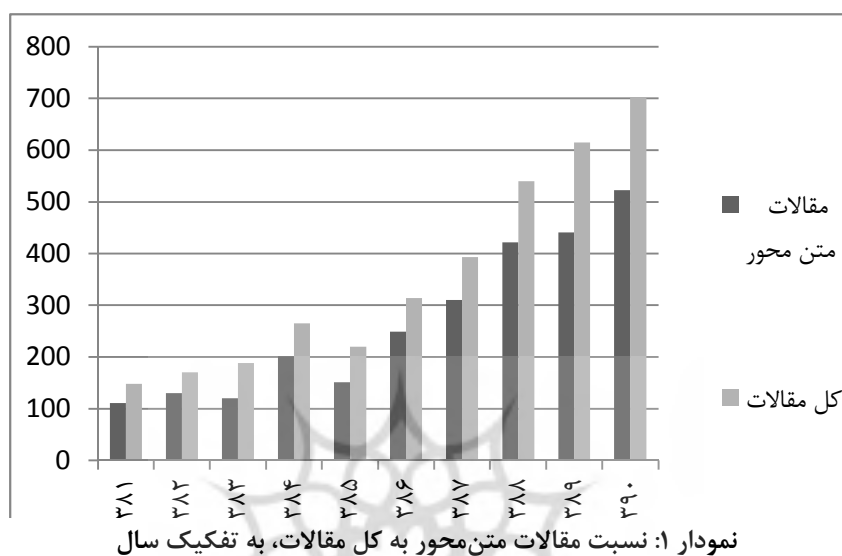
۱۹۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

است. از مجموع ۳۵۵۵ مقاله، ۲۶۵۷ مورد برابر با ۷۵ درصد کل مقالات، به مطالعات مرتبط با متن اختصاص دارد که از نظر کمیّت، از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۰، حدود ۴۹۰ درصد (نزدیک به پنج برابر) رشد داشته است. نکته قابل توجه آنکه تقریباً تمام مقالات متن محور در سال ۱۳۸۱ (یعنی سال آغازین مورد بررسی در این پژوهش)، به شیوه رویکردهای سنتی در پژوهش‌های ادبی و با رویکرد توصیفی نوشته شده‌اند. به عبارت دیگر، در مقالات علمی-پژوهشی سال ۱۳۸۱، موضوعاتی چون: معرفی نسخه‌های خطی و آثار کهن ادبی، بیان ویژگی‌های سبک‌شناختی و بلاغی آثار، شرح و تفسیر دشواری‌های متون و اختلاف نسخه‌ها و یافتن برخی مقولات و شواهد از خلال متون ادبی در کانون توجه پژوهشگران بوده است.

از میان ۱۱۱ مقاله متن محور در سال ۱۳۸۱، تنها دو مقاله در حوزه نقد و نظریه ادبی منتشر شده است؛ یک مورد، معرفی نظریه‌های روایت و دیگری در زمینه وجوه «آشنایی‌زدایی در غزلیات شمس» بوده که با رویکردی فرمالیستی، انواع هنجارگریزی را در غزلیات شمس بررسی کرده است. مقالات این سال، عموماً رویکردی گذشته‌نگر و سنت‌گرایانه داشته‌اند، به گونه‌ای که تنها شش مقاله (یعنی کمتر از پنج درصد)، به‌طور خاص به مسائل مرتبط با ادبیات معاصر (اعم از شعر یا داستان) پرداخته‌اند.

این نسبت در میانه دوره مورد بررسی یعنی سال ۱۳۸۵، چهارده و نیم درصد و در سال ۱۳۹۰، بیست و یک و نیم درصد افزایش پیدا کرده است که البته با وجود افزایش پنجاه درصدی توجه به مسئله‌های مرتبط با ادبیات معاصر، در مقایسه با مسئله‌های مربوط به ادبیات کهن، افزایش تولید منابع علمی، تحولات اجتماعی و فرهنگی دهه ۱۳۸۰ شمسی و نیز نسبت بلافصل حوزه آفرینش ادبی با نقد ادبی، درصد اندک توجه پژوهشگران به ادبیات معاصر، نکته‌ای قابل تأمل است. زیرا زمانی که گفته می‌شود ادبیات معاصر، قید «معاصر» علاوه بر عنصر زمان، متضمن مجموعه‌ای از نیازها و کشش‌های اجتماعی و معرفتی آحاد جامعه است و تلاش پژوهشگران باید آن باشد تا به پرسش‌های ضمنی مخاطبان و نسبت وجودی آنان با جهان پیرامون بپردازند. علاوه بر این با توجه به ظهور گونه‌های جدیدی از رسانه‌ها و دگرگون شدن فرایندهای ارتباطی در زندگی اجتماعی امروز، مسئله‌های تازه‌ای بروز کرده است که با وجود ماهیت

پیچیده‌شان، وجوه عینی چنین پدیده‌هایی برای مخاطبان امروزی، همواره قابل درک‌تر از وجه انتزاعی‌شان بوده است. بنابراین لازم است پژوهشگر ادبی، بر مبنای آگاهی از این واقعیت‌های اجتماعی و تکنولوژیک، ضرورت معرفتی و نسبت وجودی مسئله گذشته‌نگر را برای مخاطبان امروزی خود تبیین نماید؛ به نحوی که اعتماد مخاطب را در همراهی و پیگیری آثار پژوهشی برانگیزد.



مقالات نویسنده‌محور

منظور از مقالات نویسنده‌محور، مواردی است که معمولاً با رویکردی تاریخی-زندگی‌نامه‌ای تلاش می‌کنند به زندگی شاعر یا نویسنده و حوادث مهم عصر او، اختلاف روایات درباره زندگی او و ... بپردازند یا اینکه بخشی از مبانی فکری و اندیشه‌های آفریننده ادبی را از خلال متون ادبی استخراج کنند و از میان آثار خود او، شواهدی برای تبیین آنها نقل کنند.

تعداد مقالات نویسنده‌محور در دهه هشتاد، ۲۳۴ مورد یعنی ۶/۵۸ درصد از کل مقالات منتشر شده است. با توجه به روند افزایشی مقالات-به‌ویژه مقالات متن‌محور-مقالات نویسنده‌محور، سیر افزایشی نسبتاً متعادل‌تری داشته است. حتی به نوعی

۱۹۶ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳
می‌توان گفت در مقایسه با فراوانی مقالات در نیمه دوم دهه هشتاد، روند انتشار مقالات زندگی‌نامه‌ای کاهش یافته است.

از مجموع ۹۹۱ مقاله‌ای که از ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵ منتشر شده، ۹۷ مقاله نویسنده‌محور و در میان ۲۵۶۴ مقاله‌ای که از ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰ منتشر شده، ۱۳۷ مقاله نویسنده‌محور وجود دارد. در نیمه دوم دهه هشتاد، اغلب این موارد نیز معمولاً مربوط به نشریات مطالعات تطبیقی است که با هدف نشان‌دادن برخی مشابهت‌های کلی میان آثار و زندگی شاعران و نویسندگان ایرانی با شاعران و نویسندگان غیر ایرانی انتشار یافته است.

جدول ۲: فراوانی و نسبت مقالات نویسنده‌محور

سال	تعداد مقالات نویسنده‌محور	درصد مقالات نویسنده‌محور
۱۳۸۱	۲۰	٪۱۳/۵۱
۱۳۸۲	۱۲	٪۷
۱۳۸۳	۲۶	٪۱۳/۸۲
۱۳۸۴	۲۲	٪۸/۳۰
۱۳۸۵	۱۷	٪۷/۷۲
۱۳۸۶	۲۳	٪۷/۳۲
۱۳۸۷	۳۵	٪۸/۹۰
۱۳۸۸	۳۰	٪۵/۵۵
۱۳۸۹	۳۱	٪۵
۱۳۹۰	۱۸	٪۲/۵۶
جمع	۲۳۴ مقاله	٪۶/۵۸ از کل مقالات

مقالات زمینه‌محور

شامل مقالاتی است که با اتکا به رهیافت‌های مختلفی چون: نقد روان‌شناختی (روان‌کاوانه)، نقد جامعه‌شناختی، تحلیل گفتمان و... فراتر از عینیت‌ها و عناصر زیبایی‌شناختی، در صدد واکاوی وجوه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متون ادبی‌اند. همچنین مقالاتی که با هدف تبیین سیر تاریخی شکل‌گیری و تکوین گونه‌ها و سبک‌هاست، یا مقالاتی که در زمینه بررسی عناصر سازنده و عوامل تاریخی اثرگذار در هویت ملی منتشر شده‌اند، در این دسته قرار گرفته‌اند.

با توجه به این نکته که بار نظری و خلاقه پژوهش‌های دانشگاهی بر دوش مقالات زمینه‌محور است، تعداد این مقالات در مقایسه با کل مقالات دهه هشتاد یا حتی پژوهش‌های متن‌محور، بسیار اندک است. زیرا با توجه به نگرش نظام‌مند و چندوجهی نهفته در الگوی روش‌شناختی پژوهش‌های زمینه‌محور، می‌توان گفت که وجه نرم‌افزاری نقد ادبی یعنی نوآوری، توسعه نظری و روش‌شناختی آن، تا حدود بسیار زیادی به اجرای تحقیقات زمینه‌محور وابسته است. در مقایسه با اقبال روزافزون به متن‌پژوهی و رهیافت‌های درون‌متنی، پژوهش‌های زمینه‌محور پویایی کمتری داشته است؛ زیرا در این دهه، تنها ۲۶۹ مقاله زمینه‌محور (برابر با هفت و نیم درصد از کل مقالات) منتشر شده است.

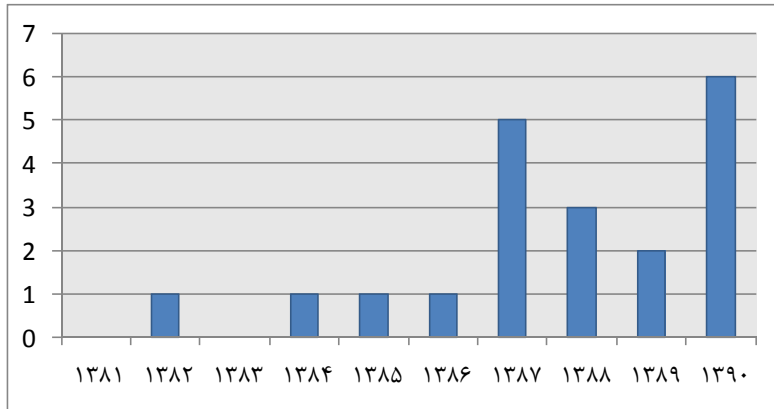
مقالات خواننده‌محور

خواننده یا مخاطب - در کنار ارکان دیگری چون نویسنده، بافت و متن ادبی - یکی از ارکان بنیادین و ضروری در فرایند تولید متون، اعم از منابع علمی یا آثار ادبی به شمار می‌آید. کما اینکه بسیاری از شاهکارهای ادبی و آثار علمی، همواره در اثر توجه به اقتضات، سلیقه و نیازهای مخاطبان ضمنی شکل گرفته‌اند یا اینکه در مقابل، در ادوار مختلف تاریخ، آثار فراوانی نیز وجود دارد که با نادیده گرفتن کشش‌ها و نیاز مخاطبان خود مورد اقبال قرار نگرفته‌اند. اهمیت نقش خواننده در دریافت یا تفسیر متن ادبی، چنان است که اغلب نظریه‌های ادبی قرن بیستم تلاش کرده‌اند تا غفلت تاریخی نادیده گرفتن نقش مخاطب در زایش متن را جبران کنند، تا جایی که در دهه‌های اخیر از میان عناصری چون: متن، آفریننده و خواننده، ضمن توجه جدی به خواننده، اغلب نظریه‌ها تمرکز خود را بر درک و تفسیر ماهیت رابطه خواننده با متن و کیفیت نگرش خوانندگان مختلف به واقعیت‌های اجتماعی قرار داده‌اند.

با وجود اهمیت توجه به جایگاه مخاطبان آثار ادبی، در مقالات علمی-پژوهشی دهه هشتاد شمسی، این حوزه مغفول واقع شده است؛ به گونه‌ای که از ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵، از مجموع ۹۹۱ مقاله، تنها ۳ مقاله و از مجموع ۲۵۶۴ مقاله منتشر شده از سال ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰، فقط ۱۷ مقاله با رویکرد به خوانندگان آثار ادبی عرضه شده است. برخی از موضوعات جزئی‌تری که در حوزه رویکرد خواننده‌محور مورد توجه پژوهشگران قرار

۱۹۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

گرفته است، عبارتند از: مخاطب‌شناسی رمان، رمان‌های عامه‌پسند، نگرش خوانندگان به رمان، نقش مخاطب در شکل‌گیری آثار ادبی، جایگاه خواننده در نظریه‌های ادبی جدید. عمدتاً همین مقالات معدود نیز رویکردی نظری در پیش گرفته‌اند و کمتر به هستی‌شناسی مخاطبان و بررسی جهان ذهنی خوانندگان آثار ادبی پرداخته‌اند.



نمودار ۲: فراوانی مقالات خواننده‌محور به تفکیک سال

هر چند مقالات خواننده‌محور در پنج سال دوم دهه هشتاد، بیش از سه برابر رشد داشته است، از نظر بسامد و در مقایسه با سایر حوزه‌ها، این افزایش چندان قابل توجه نیست. یکی از انتقاداتی که در سال‌های اخیر به نقدهای دانشگاهی، به‌ویژه مقالات علمی-پژوهشی وارد است، دوری جریان نقد دانشگاهی از عامه مخاطبان و جریان آفرینش‌های ادبی است؛ به گونه‌ای که جریان نقد دانشگاهی به دلایلی چون: جزئی‌نگری و نگرش سلولی در گزینش مسئله‌ها و تأکید همه‌گیر بر پرداختن به نظریه‌های ادبی و متون ترجمه‌ای، نه تنها با جریان سرایش شعر و داستان‌نویسی فارسی، همگرا نبوده است، بلکه این دو، ناخودآگاه به جریان‌هایی موازی و غیر همسو تبدیل شده‌اند.

مقالات متفرقه

برخی از مقالات که احیاناً با گروه‌های چهارگانه دیگر چندان مرتبط نبود، در این بخش آورده شده است. مثلاً مقالات مربوط به ادبیات تطبیقی، پژوهش‌های

کتاب‌شناختی، بررسی‌های ادبی، مقالاتی معدودی که نسبت به معرفی نظریه‌ها و رده‌بندی آثار ادبی یا تعریف برخی کلیات و اصطلاحات اقدام کرده‌اند. رویکرد کلی پژوهش‌های تطبیقی در دهه هشتاد، بررسی شباهت‌محور زندگی شاعران و نویسندگان ایرانی با نویسندگان دیگر ملل بوده است. اما از سال ۱۳۸۶ به این سو، بر شمار مقالات تطبیقی‌ای که درصدد بررسی شخصیت‌ها و قهرمانان آثار ادبی یا شباهت‌های مضمونی آثار ادبی برآمده‌اند، افزوده شده است.

در بررسی نشریات دوره زمانی ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۰، در مجموع ۳۷۰ مقاله متفرقه شناسایی شد که سال ۱۳۸۱ با یک مقاله و سال ۱۳۹۰ با ۱۰۳ مقاله، شامل کمترین و بیشترین فراوانی است. در نیمه نخست دهه هشتاد، ۶۷ مقاله و در پنج سال دوم، ۳۰۳ مقاله در این زمینه منتشر شده است. عامل این روند افزایشی، علاوه بر استقلال نشریات نقد ادبی از دیگر حوزه‌های علوم انسانی، تغییر خط مشی برخی نشریات به سوی پژوهش‌های تطبیقی و ایجاد گرایش ادبیات تطبیقی در برخی دانشگاه‌ها، انتشار دو نشریه تخصصی «فصل‌نامه ادبیات تطبیقی» و دو-فصل‌نامه «پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی» از سال ۱۳۸۸ به این سو بوده است. روند انتشار مقالات تطبیقی در دهه هشتاد به‌ویژه از میانه آن به بعد، روندی متعادل بوده و با شیئی نسبتاً ملایم صورت گرفته است.

نویسندگان مقالات

۵۱۹ پژوهشگر در نگارش مقالات حجم نمونه این تحقیق، یعنی ۳۴۵ مقاله مشارکت داشته‌اند. میزان همکاری به ازای هر مقاله (نسبت مقاله به نویسنده) برابر با ۱/۴۱ است. تعداد مقالات تک‌نویسنده در دهه هشتاد ۱۸۹ مورد (یعنی حدود ۵۵ درصد از کل حجم نمونه) و مقالاتی که بیش از یک نویسنده دارد، ۱۵۶ مورد (۴۵ درصد) است. از میان مقالاتی که بیش از یک نویسنده دارد، ۳۶ مقاله حاصل همکاری میان اعضای هیئت علمی و ۱۱۹ مقاله حاصل همکاری استادان با دانشجویان تحصیلات تکمیلی خود بوده است.

از میان ۵۱۹ نویسنده مقالات، ۱۳۸ نفر زن و ۳۸۱ نفر مردند. به عبارت دیگر، نسبت نویسندگان مرد به زن، ۲/۷۶ برابر است. البته برای بیان بهتر میزان همکاری

نویسندگان و نسبت نویسندگان زن به مرد، می‌توان دهه هشتاد را به دو دوره پنج‌ساله تقسیم کرد؛ از آغاز ۱۳۸۱ تا پایان ۱۳۸۵، حدود ۳۰ نفر زن در نگارش مقالات مشارکت کرده‌اند که ۲۲ مورد از آن، مربوط به مقالات تک‌نویسنده زن بوده است و از سال ۱۳۸۶ تا پایان ۱۳۹۰، با وجود آنکه میزان مشارکت زنان در نگارش مقالات، بیش از سه و نیم برابر افزایش یافته است، در مقابل از تعداد مقالات تک‌نویسنده زن، حدود ۳۳ درصد کاسته شده است. جزییات مربوط به نویسندگان این مقالات در جدول شماره چهار آمده است. در هر قسمت، برای استفاده بهتر از اطلاعات جدول، کمترین و بیشترین مقدار در هر شاخص به رنگ دیگری برجسته شده است.

جدول ۳: فراوانی نویسندگان مقالات، جنسیت و الگوی همکاری میان آنها

و نسبت نویسنده به مقاله

سال	تعداد مقالات مورد بررسی	تعداد نویسندگان	تک‌نویسنده مرد	تک‌نویسنده زن	علمی با یکدیگر همکاری اعضای هیئت	علمی با دانشجویان همکاری اعضای هیئت	جنسیت نویسندگان (مرد)	جنسیت نویسندگان (زن)	نسبت مقاله به نویسنده
۱۳۸۱	۲۰	۲۴	۹	۵	۴	۴	۱۷	۷	۱,۲۰
۱۳۸۲	۲۰	۲۲	۱۷	۲	۱	۰	۲۰	۲	۱,۱۰
۱۳۸۳	۲۰	۲۳	۱۰	۶	۴	۱	۱۶	۷	۱,۱۵
۱۳۸۴	۳۰	۴۲	۱۸	۴	۵	۳	۳۵	۷	۱,۴۰
۱۳۸۵	۲۵	۳۳	۱۳	۵	۰	۷	۲۶	۷	۱,۳۲
۱۳۸۶	۳۵	۵۰	۱۹	۳	۲	۱۱	۴۱	۹	۱,۴۲
۱۳۸۷	۴۰	۵۸	۱۳	۸	۶	۱۳	۴۲	۱۶	۱,۴۵
۱۳۸۸	۴۵	۷۳	۱۶	۵	۵	۱۸	۵۴	۱۹	۱,۶۲
۱۳۸۹	۵۰	۹۰	۱۱	۶	۳	۳۰	۵۸	۳۲	۱,۸۰
۱۳۹۰	۶۰	۱۰۴	۱۳	۶	۸	۳۳	۷۲	۳۲	۱,۷۳
جمع کل	۳۴۵	۵۱۹	۱۳۹	۵۰	۳۶	۱۱۹	۳۸۱	۱۳۸	میانگین ۱,۴۱

از سوی دیگر با مقایسه تعداد نویسندگان مرد در نیمه اول و دوم دهه هشتاد، مشاهده می‌شود که روندی نسبتاً متوازن وجود دارد؛ زیرا از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵ تعداد ۶۸ مقاله تک‌نویسنده مرد و از ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰ شمسی، ۷۱ مقاله تک‌نویسنده مرد منتشر شده است. هرچند تعداد اعضای هیئت علمی مرد نسبت به اعضای هیئت علمی زن بسیار بیشتر است، رشد نشر مقاله توسط نویسندگان زن، نشان از افزایش نقش و سهم این قشر در تولید علم در سال‌های اواخر دهه هشتاد دارد. از زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی آن می‌توان به گسترش دوره‌های تحصیلات تکمیلی و افزایش شمار دانشجویان زن در این مقاطع اشاره کرد.

افزایش چشمگیر همکاری اعضای هیئت علمی با دانشجویان در نشر مقالات نیز قابل توجه است. از میان ۳۴۵ مقاله حجم نمونه، از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۵ جمعاً ۱۴ مقاله و از ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰ نیز ۱۰۵ مقاله، حاصل همکاری اعضای هیئت علمی و دانشجویان تحصیلات تکمیلی بوده است که در نیمه دوم دهه هشتاد، هفت و نیم برابر رشد را نشان می‌دهد. البته عوامل و زمینه‌هایی چون گسترش تحصیلات تکمیلی، ملزم‌شدن دانشجویان به استخراج و انتشار مقاله از پایان‌نامه تحصیلی خود، نقش مهمی در رشد کمی مقالات داشته است. بخشی از این رشد را می‌توان تحقق اهداف «سند چشم‌انداز افق ۱۴۰۴» در زمینه لزوم احراز مقام نخست پیشرفت علمی در منطقه برشمرد.

نکته دیگر درباره الگوی همکاری در مقالات ادبی علمی-پژوهشی، پایین بودن میزان همکاری میان اعضای هیئت علمی دانشگاه‌هاست. از مجموع ۳۴۵ مقاله، تنها ۳۷ مورد (حدود ده و نیم درصد از کل مقالات) حاصل همکاری میان استادان زبان و ادبیات فارسی است و می‌توان آن را نشانه ضعف فرهنگ کارگروهی به شمار آورد. در حالی که در شاخص‌های علم‌سنجی، همکاری علمی در سطح اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها نسبت به سایر گونه‌های همکاری، اهمیت ویژه‌ای دارد. همچنین در محافل علمی دنیا برای مقالاتی که بیش از یک نویسنده دارد، اعتبار علمی بیشتری مفروض است. مطابق برخی پژوهش‌های موردی در این زمینه، ضریب این همکاری در میان پژوهشگران علوم تجربی، از پژوهشگران ادبی بیشتر است (رضی و رحیمی، ۱۳۸۷: ۴۳۳-۴۳۴).

همکاری علمی میان اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها می‌تواند فرصت‌های ویژه‌ای را برای مبادله دانش، انتقال مهارت‌ها، فنون و تجربه‌های فردی به دیگران فراهم آورد. با عنایت به زمینه‌های بالقوه موجود، شکل‌گیری مشارکت‌های علمی، نقش بسزایی در ترویج و درونی کردن هنجار همگرایی‌های تخصصی و نیز همکاری‌های فرارشته‌ای و میان‌رشته‌ای دارد. به علاوه جامعه دانشگاهی ما می‌تواند با جدی‌گرفتن ثمرات همکاری‌های علمی و بهره‌گیری از نتایج حاصل از تضارب آرا و انتقال تجربیات، به نحوی هدفمند فردیت نهادینه‌شده در تولیدات و تلاش‌های فکری جامعه را به سوی الگوی مبتنی بر خرد جمعی رهنمون شود.

منابع مقالات

در پژوهش‌های ادبی، یافتن منابع مرتبط با مسئله تحقیق و استناد درست به آنها اهمیت ویژه‌ای دارد. از این رو ضروری است در استناد دقیق و بجا به منابع، هم در راستای حل مسئله و هم برای استفاده افرادی که پس از نشر مقاله بدان مراجعه می‌کنند، دقت کافی صورت گیرد. در کنار ذکر اطلاعات کتاب‌شناختی منابع، استفاده از انواع منابع علمی نیز چون کتاب، مقاله، نرم‌افزارهای الکترونیکی، علاوه بر آنکه بیانگر سواد اطلاعاتی پژوهشگر است، در جهت اقناع مراجعان و خوانندگان مقاله، نقشی دلالت‌گرانه و راه‌گشا دارد.

در ۳۴۵ مقاله مورد بررسی، به ۷۱۱۷ منبع استناد شده است. میانگین استفاده از منابع در مقالات، ۲۰/۶۲ منبع به ازای هر مقاله است. بیشترین میانگین مربوط به سال ۱۳۸۹ با ۲۳/۰۴ و کمترین میانگین در سال ۱۳۸۱ به میزان ۱۴/۷۵ منبع بوده است. از جهت نوع منابع، بیشترین استنادها به میزان ۵۸۰۵ عنوان (برابر با ۸۱/۵۶ درصد از کل منابع) به کتاب‌های فارسی بوده است. پس از آن، کتاب‌های غیر فارسی با فراوانی ۷۳۳ مورد (برابر با ۱۰/۲۹ درصد) مورد استناد پژوهشگران بوده است که البته امروزه با توجه به گرایش پژوهشگران در حیطه مسائل تطبیقی و پژوهش‌های نظریه‌محور، تا حدودی این میزان استناد قابل توجیه است. اما نکته قابل توجه آنکه در میان ۷۱۱۷ استناد، تنها ۱۳۳ مورد به مقالات علمی-پژوهشی، یعنی ۱/۸۶ درصد کل منابع استناد شده است. با توجه به اهمیت بنیادین مقالات علمی-پژوهشی در تولید علم و افزایش شمار نشر مقالات علمی-پژوهشی، انتظار می‌رفت که این میزان به مراتب بیش از این باشد. هر

چند نتایج تحقیقات دیگر نیز نشان می‌دهد که «منبع تغذیه فکری نویسندگان مقالات ادبی، بیشتر از نوع کتاب بوده است و مقالات علمی-پژوهشی [چنان‌که باید] در نزد پژوهشگران ادبی- که خود جزء نویسندگان آنها به شمار می‌روند- مورد توجه قرار نگرفته است» (رضی و رحیمی، ۱۳۸۷: ۴۳۶-۴۳۷).

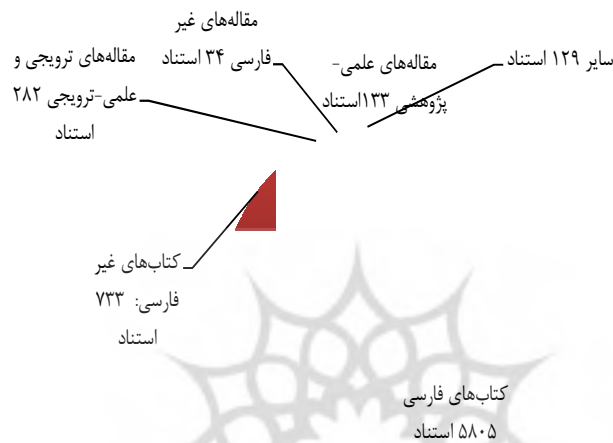
در اینجا این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که: با توجه به اهمیت مقالات علمی-پژوهشی و امکان عرضه اطلاعات به‌روزتر در آنها، چرا این مقالات حتی در میان پژوهشگران دانشگاهی، کمتر مورد استناد قرار گرفته‌اند؟ در حالی که میزان استناد دیگر پژوهشگران به مقالات منتشر شده، معیاری برای سنجش اثرگذاری آن در پیکره علم به شمار می‌آید. نکته قابل توجه درباره منابع مقالات در دهه هشتاد، آن است که میزان استناد به مقالات ترویجی و علمی-ترویجی، ۲۸۲ مورد (برابر با حدود ۴ درصد کل منابع) و بیش از دو برابر مقالات علمی-پژوهشی بوده است.

جدول ۴: فراوانی استناد به انواع منابع به تفکیک سال و نوع منابع

سال	فارسی	کتاب‌های فارسی	کتاب‌های غیر فارسی	علمی-ترویجی و ترویجی	مقاله‌های علمی-پژوهشی	مقاله‌های غیر فارسی	مقاله‌های پایان‌نامه، پایان‌نامه، الکترونیک، (منابع)	جمع
۱۳۸۱	۲۵۰	۲۵	۱۶	۱	۰	۵	۲۹۷	
۱۳۸۲	۳۱۸	۶	۴۰	۷	۰	۳	۳۷۴	
۱۳۸۳	۳۳۳	۲۶	۱۲	۱	۱	۳	۳۷۶	
۱۳۸۴	۴۴۱	۱۴۷	۸	۹	۱۱	۱۴	۶۳۰	
۱۳۸۵	۴۳۴	۹۹	۱۰	۳	۲	۱	۵۴۹	
۱۳۸۶	۶۲۱	۶۳	۲۵	۱۱	۶	۲۲	۷۴۸	
۱۳۸۷	۶۱۹	۹۴	۳۳	۸	۰	۵	۷۵۹	
۱۳۸۸	۷۲۷	۸۹	۴۰	۲۰	۶	۱۵	۸۹۷	
۱۳۸۹	۹۵۳	۹۵	۴۲	۳۳	۵	۲۴	۱۱۵۲	
۱۳۹۰	۱۱۰۹	۸۹	۵۶	۴۰	۴	۳۷	۱۳۳۵	
جمع کل	۵۸۰۵	۷۳۳	۲۸۲	۱۳۳	۳۴	۱۲۹	۷۱۱۷	

۲۰۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

این جدول نشان می‌دهد که از مجموع ۷۱۱۷ استناد، میزان استناد به انواع مقالات، ۴۴۹ مورد (برابر با ۶/۳۸ درصد) و در مقابل، استناد به کتاب (فارسی و غیر فارسی) ۶۵۳۸ مورد (یعنی حدود ۹۲ درصد از کل منابع) صورت گرفته است که در مقایسه با آمار افزایش نشر مقالات علمی- پژوهشی در دهه هشتاد، نسبتی نامتقارن است. برای تبیین عینی‌تر، میزان استناد مقالات به هر یک از انواع منابع علمی، به صورت توزیعی در نمودار زیر آمده است.



نمودار ۴: نسبت انواع مختلف منابع مورد استناد پژوهشگران در مقالات علمی- پژوهشی دهه هشتاد شمسی

کمتر از ۱۱ درصد از مستندات این مقالات، غیر فارسی (اعم از انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، روسی و عربی) و بقیه منابع، فارسی‌اند. یکی از کاستی‌های مقالات دهه هشتاد، کم‌توجهی به منابع مرتبط با مسئله تحقیق و ضعف در شناسایی منابع جدید بوده است. علاوه بر آنکه شمار بسیاری از منابع غیر فارسی این مقالات، مربوط به منابع و مراجع عمومی، از جمله لغت‌نامه‌ها و دانش‌نامه‌های توصیفی مانند کادن، آبرامز و آکسفورد

است. اخیراً هم در مقالات علمی-پژوهشی، فقط برای نشان دادن املائی لاتین اصطلاحی ادبی، یکی از اینگونه منابع اغلب حتی به صورت تک‌منبع غیر فارسی آورده می‌شود. ذکر این مورد ضروری است که بخشی از منابع غیر فارسی نیز مربوط به مقالات تطبیقی است که احياناً به اقتضای مسئله تحقیق، لازم است برای استشهاد و ذکر برخی شواهد از متون ادبی، منابع غیر فارسی نیز بررسی شود. همچنین در مقالات زبان‌شناسی، فلسفه زبان، نشانه‌شناسی، تحلیل گفتمان و... عموماً مستندات از گونه کتاب‌های لاتین‌اند.

به دلیل اهمیت مسئله مستندات مقالات و برای سنجش میزان دقت و صحت اطلاعات یادشده، منابع ۳۴۵ مقاله دیگر نیز در قالب دو گروه «شاهد ۱» و «شاهد ۲» بررسی دقیق شد که تعداد ۱۵۵ مقاله مربوط به سال‌های زوج و تعداد ۱۹۰ مقاله، متعلق به سال‌های فرد دهه هشتاد است. بر اساس حجم نمونه گروه شاهد، از مجموع ۷۱۷۰ استناد، کتاب‌های فارسی با فراوانی ۵۹۰۴ مورد (بیش از ۸۲ درصد) بیشترین استناد را دارد. در مقابل در تمام این ۳۴۵ مقاله، تنها ۱۴۴ استناد به مقالات علمی-پژوهشی وجود دارد. در حالی که در همین مدت، استفاده از مقالات ترویجی و علمی-ترویجی با فراوانی ۳۲۱ مورد، دو و نیم برابر بیشتر از مقالات علمی-پژوهشی بوده است. به عبارت دیگر، میزان استناد به مقالات علمی-پژوهشی، دو درصد از کل منابع است که به هیچ‌وجه با جایگاه علمی این مقالات و با الگوهای کیفی تولید علم، متناظر نیست. علاوه بر آنکه در نتیجه این رویکرد غیر کاربردی به مقالات-حتی با فرض ضرورت برخی استنادهای صوری در این مقالات-است که به موازات تولید کمی و نشر مقالات، روند سنجش و نقد دستاوردهای آنها جدی گرفته نمی‌شود. همان‌طوری که در مقیاس کوچک، در اغلب مقالات مورد بررسی، حتی در مقام نگارش پیشینه تحقیق و مروری بر تلاش‌های فکری دیگر پژوهشگران نیز چنان که باید، به مقالات مرتبط با آن مسائل توجه نشده است. در حالی که یکی از ملزومات اصلی پژوهش مسئله‌محور، علاوه بر جست‌وجوی هدفمند اطلاعات و تلاش برای حل مسئله، نگاه انتقادی به سایر پژوهش‌های مرتبط با مسئله تحقیق به شمار می‌آید.

بنابراین بخشی از گرایش اندک پژوهشگران ادبی به استفاده از مقالات علمی-پژوهشی را باید محصول و نتیجه دقت ناکافی در بررسی پیشینه تحقیق یا دست کم، کوتاهی در زمینه مرور حداکثری منابع مرتبط با تحقیق و بخشی دیگر را نیز در سطحی کلان، متوجه هنجارهای پژوهشی جاری در دانشگاه‌ها و نشریات علمی دانست؛ زیرا چنان که پیش از نیز اشاره شد، نزدیک به ۹۰ درصد از مقالات-به ویژه مقالات متن‌محور- مواجهه‌ای توصیفی و آموزش‌محور با مسئله خود دارند و بیش از آنکه نگاهشان به پژوهش‌های آینده‌نگر و نظام‌مند (سیستماتیک) باشد، نگرشی فردگرایانه و مقطعی را بر ذهنیت موجود در پژوهش‌های ادبی ما تحمیل کرده‌اند.

اکنون با بررسی بیست درصد از کل مقالات علمی-پژوهشی دهه هشتاد که نشان‌دهنده وضعیت نه‌چندان مطلوب نشر مقالات مؤثر و نیز ضریب تأثیر اندک مقالات علمی-پژوهشی، حتی در میان پژوهشگران دانشگاهی و مخاطبان تخصصی آنهاست، زمان آن فرارسیده است تا نهادهای تصمیم‌ساز در زمینه تولید و ترویج علم، با سنجش کیفیت و میزان اثرگذاری و کاربرد هزاران مقاله‌ای که هر سال منتشر می‌شود، در سال‌های باقی‌مانده تا افق برنامه ۱۴۰۴، بر اساس واقعیت‌های جامعه و نیازهای حقیقی برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت را جایگزین نگرش مقطعی، غیر کیفی و کوتاه‌مدت جاری کنند؛ زیرا نگرش کمی‌نگر به مقوله تولید علم و دانش - که حیات اجتماعی بشر بدان‌ها وابسته است - بدون برنامه راهبردی مشارکت‌جویانه و ناظر به کاربرد، ثمره‌ای جز هدر دادن منابع مالی و انسانی، سطحی‌شدن معیارهای حقیقی تولید علم در بر نخواهد داشت.

روش‌های تحقیق

از مجموع ۳۴۵ مقاله، ۳۰۸ مقاله از روش‌های توصیفی استفاده کرده‌اند. از جمله الگوهای روش‌شناختی مورد استفاده در این مقالات، می‌توان به تحلیل محتوا، رویکرد تاریخی-تذکره‌ای (زندگی‌نامه‌ای)، بررسی تطبیقی شباهت‌های مضمونی و شکلی، شرح متون، طبقه‌بندی شواهد اشاره کرد. سهم مقالاتی که بر اساس برخی شواهد و مشخصات ظاهری و ویژگی‌های سبکی متون درصد توضیح و طبقه‌بندی این نمونه‌ها برآمده‌اند، از سایر موارد بیشتر است.

ضمن اذعان به نقش چنین پژوهش‌هایی در ترویج متون ادبی و انتقال آگاهی‌های علمی به عموم مخاطبان، اهتمام حداکثری به این قبیل پژوهش‌ها، نه تنها موجب غفلت از مسئله‌های مهم و اولویت‌دار می‌شود، بلکه به تدریج ذائقه علمی اهل علم را دچار انفعال و آسان‌گیری می‌نماید. همان‌طوری که امروزه، اغلب پژوهش‌های متن‌محور در اثر بی‌توجهی به ویژگی‌های ذاتی متون و گزینش غیر روشمند آنها، عملاً متن ادبی را در وضعیتی انفعال‌گونه قرار داده و آن را به نفع نظریه، مصادره می‌کنند و پژوهش را به بستری مصداق‌جویانه برای اجرای مکانیکی نظریه‌های ادبی تبدیل می‌کنند. حال آنکه «گزینش آگاهانه متن، مانع از غلبه نظریه بر خط سیر و روش‌شناسی پژوهش می‌شود. در مقابل، هنگامی که متن با معیارهای غیر روشمند، مانند علاقه محقق به متنی خاص، اهمیت آن متن در ادبیات فارسی و... گزینش و بررسی شود، ورود نظریه به پژوهش، با غلبه بر آن، به شکلی ناآگاهانه پژوهش را به مطالعه نظریه‌محور تبدیل می‌کند» (رک. محمدی کله‌سر، ۱۳۹۲: ۵۱). یا اینکه به بنیادهای فلسفی و روش‌شناختی و مبادی این نظریه‌ها توجه نمی‌شود و متن ادبی را بر اساس معیارهای غیر نظری انتخاب می‌کنند (عمارتی مقدم، ۱۳۸۸: ۲۱۵).

امروزه با توجه به جاذبه کاذب اجرای پژوهش‌های نظریه‌محور، این پژوهش‌های توصیفی با اقبال فراوانی مواجه شده است. اینگونه مطالعات که به جای پرداختن به مسئله‌های مهم و حل‌نشده، معمولاً با هدف آموزش، اطلاع‌رسانی و ترویج یافته‌های علمی تألیف می‌شوند، خالی از ارزش‌های پژوهشی‌اند؛ زیرا هدف اصلی هر پژوهش مسئله‌محور، رفع نیازهای علمی‌ای است که تاکنون پاسخ داده نشده است (رضی، ۱۳۹۱: ۱۵).

نکته مهم دیگر درباره مقالات دهه هشتاد، انگشت‌شمار بودن مقالات انتقادی و نوآورانه است؛ یعنی مقالاتی که برخلاف مقالات آموزش‌محور، با اتخاذ رهیافتی انتقادی، مواجهه‌ای خلاقانه با مسئله تحقیق دارند و احیاناً به مسئله‌هایی می‌پردازند که به دلایلی، تاکنون به صورت حل‌نشده باقی مانده‌اند (فرامرزی قراملکی، ۱۳۸۳: ۱۰۶-۱۰۸).

بر اساس شواهد، تنها ۳۷ مورد از ۳۴۵ مقاله مورد بررسی (حدود ۱۰/۷ درصد) در مواجهه با مسئله، رویکردی تحلیلی-انتقادی داشته‌اند. در سال ۱۳۸۴ با بیست درصد و سال ۱۳۹۰ با پنج درصد، بیشترین و کمترین مقاله مبتنی بر روش‌شناسی تحلیلی-

۲۰۸ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳ —————
انتقادی منتشر شده است. نکته دیگر آنکه تنها در کمتر از ده درصد از مقالات، درباره روش‌شناسی مقاله و شیوه گردآوری داده‌های آن توضیح داده شده و در نود درصد دیگر، حتی به رویه پیش‌رو و چارچوب روش‌شناختی مقاله‌شان پرداخته نشده است.

نقدی بر روند کلی تحقیقات ادبی در دهه هشتاد

نگاهی آسیب‌شناسانه به مقالات علمی - پژوهشی منتشر شده در دهه هشتاد که نمونه‌ای از تحقیقات ادبی در دوره معاصر است، نشان می‌دهد که اینگونه پژوهش‌ها با وجود برخورداری از نقاط قوت، دارای کاستی‌هایی است که به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

ضعف روش‌شناختی مقالات

نود درصد مقالات دهه هشتاد، نه تنها مدخلی به مبانی نظری و روش‌شناسی تحقیق اختصاص نداده‌اند بلکه حتی اندک توضیحی نیز درباره نوع و نحوه‌گزینش مسئله و داده‌های تحقیق یا روش تحقیق به کار رفته برای حل مسئله تحقیق نیاورده‌اند. علاوه بر آن، هنجار رایج در عمده مقالات علمی - پژوهشی، رویکردی مصداق‌گرایانه است. در بخش عمده‌ای از مقالات دهه هشتاد، به‌ویژه مقالات متن‌محور، داده‌ها یا اطلاعات خام تحقیق به مثابه کل واقعیت یا نماینده تمام‌نمای آن، مورد تفسیر قرار می‌گیرد و تلاش نویسندگان و حجم عمده‌ای از این قبیل مقالات، معمولاً به برقراری ارتباط میان ویژگی‌های بیرونی و عینی مسئله با برخی شواهد مستخرج از متون ادبی اختصاص داده می‌شود.

جزیی‌نگری جریان نقد ادبی؛ نگرش جزیره‌ای و گسسته

به استناد بررسی تبارشناختی مسئله‌هایی که در دهه هشتاد مورد توجه پژوهشگران بوده است (که پیش از این در بخش بررسی آماری رویکردهای موضوعی بدان‌ها اشاره شد)، می‌توان گفت نقد ادبی فارسی به‌ویژه در دو دهه اخیر، جزیی‌نگر شده است و همچنان که پیش از این نیز اشاره شد، حجم عمده‌ای از مقالات دانشگاهی، به پژوهش‌های متن‌محور، اعم از شرح دشواری‌های متون، روابط میان اجزای متن، مباحث

واژگانی و دستوری، طبقه‌بندی متون، بررسی‌های زیبایی‌شناختی و... اختصاص داده می‌شود و در این میان، ارتباط متن ادبی با زمینه‌های ذهنی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر در زایش متن و نیز سازوکار ارتباط نقد ادبی فارسی با جریان‌های بدیل فرهنگی و سیاسی، چنان که باید، تبیین نمی‌شود.

همچنین به سبب وجه مرکزگرای تجربیات فردی و نهادینه‌نشدن مشارکت‌های علمی در این عرصه، اندک تلاش‌های خلاقانه و نگاه‌های تازه، یا به‌حکم ناهماهنگی با روند جاری به حاشیه رانده می‌شوند و یا خود به مثابه وضعیت مرکزی دیگری عمل می‌کنند؛ همانند خطوط متکثری که فقط موازی با یکدیگر ادامه پیدا می‌کنند. طی این سال‌ها مجموعه تلاش‌های پژوهشگران، برای انتقال تجربیات مؤثر به نسل‌های بعد، سازمان‌دهی نشده است و به فرایند آموزش مبانی نظری (تئوریک) نقد ادبی در قالب سرفصل‌های آموزشی رسمی بسنده شده است.

از سوی دیگر به سبب همین تفرّد، برای تحقق مطالبات کلان و مسئله‌های اولویت‌دار در زمینه نقد ادبی، مواردی چون: روش‌شناسی نقد ادبی فارسی، جریان‌شناسی نقد، عبور از پارادایم توصیف و ترویج و آموزش تفکر انتقادی، ارتقای کیفیت پژوهشی مقالات، نهادینه‌کردن مشارکت‌های علمی مؤثر، برقراری ارتباط علمی با قطب‌های علمی و پژوهشی فراسوی مرزها و غیره، برنامه‌ریزی لازم صورت نگرفته است. نبود شبکه ارتباطی هدفمند میان پژوهشکده‌ها، دانشگاه‌ها، نشریات و گروه‌های آموزشی، باعث شده تا گاه این نهادها به منزله جزایری متفرّق عمل نمایند. همچنین رصد نظام‌مند (سیستماتیک) ارتباط میان نهادهای تولید و عرضه نقد به سوی خوانندگان آنها، امری ضروری به نظر می‌رسد. زیرا تفکر سیستمی، ضمن اهمیت قائل شدن برای تلاش‌های جزئی، مفاهیمی چون: فرایندی‌بودن، مشارکت‌های گروهی و همگرایی در جهت تحقق اهداف کلان، تقسیم وظایف میان لایه‌های مختلف، پرهیز از نگرش پروژه‌ای و گسسته، مسئله‌محوری، مواجهه انتقادی و خلاقانه با پدیده‌ها را در مقام عمل و به‌گونه‌ای ثمربخش به کار می‌گیرد.

غفلت از وجه کارکردگرایانه مقالات

چرخه معکوس نیاز و تولید پژوهش در نقد ادبی

امروزه که شمار مقالات علمی-پژوهشی مرتبط با ادبیات افزایش چشمگیری داشته است، مسئله کاربرد این مقالات بیش از پیش اهمیت پیدا کرده است. اینکه این مقالات، جدا از سلايق و انگیزه‌های فردی نویسندگانشان، برای پاسخ به کدام نیازهای اجتماعی و حل چه مسئله‌های علمی‌ای منتشر شده‌اند؟ از منظر مدیریت دانش، هر اقدام علمی، باید برخاسته از مسئله‌ای حقیقی باشد که پژوهشگر در چارچوبی روشمند، قصد گره‌گشایی و یافتن راه حلی برای آن مسئله دارد. بنابراین نگرش، «نیاز علمی»، وضعیتی غایی نیست بلکه کنشی آغازین است که آثار کوتاه‌مدت و همچنین نتایج طولانی‌مدت بر پیکره علم و عرصه جامعه دارد.

به نظر می‌رسد یکی از عوامل و زمینه‌های انباشت تولیدات علمی و افزایش شمار پژوهش‌های نظری، به‌ویژه در حوزه مقالات نقد ادبی فارسی (و نیز تا حدودی سایر علوم انسانی) را باید به منطبق نبودن آنها با نیازهای جامعه و در نظر نگرفتن مخاطبان ضمنی، مرتبط دانست. نکته قابل توجه آنکه حتی در علوم فنی و مهندسی نیز به سبب غلبه اپیدمیکی (= واگیر) ذهنیت دستورالعملی و تئوریک/انتزاعی بر وجه کارکردگرایانه تحقیقات، غالب اختراعات صرفاً ایده‌هایی هستند که ساخته شده‌اند، نه اینکه محصولی برای رفع نیاز مصرف‌کنندگان و کاربرد صنعتی باشند. ذکر این نکته ضروری است که مقصود و تلقی ما از «نیاز اجتماعی یا علمی» بر اساس ظرفیت‌های نظری و وابستگی هر یک از علوم دانشگاهی به رویدادها و عناصر اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ای که یک پژوهش در آن منتشر می‌شود، می‌تواند متفاوت و گاه حتی متضاد به نظر برسد.

هر چند در طول دهه هفتاد و هشتاد شمسی، ترجمه مبانی نظری مکتب‌های فلسفی و اجتماعی رایج در قرن بیستم به زبان فارسی، نگاه‌های تازه‌ای را پیش روی پژوهشگران ما قرار داد، در انگاره‌ای کلان‌نگر به نظر می‌رسد غفلت از وجوه نظری و فلسفی این نظریه‌های ادبی و کاربرد شیفته‌وار و گسترده آنها، پژوهشگران ادبی ما را از پرداختن و توجه به مقوله‌های بنیادین نقد ادبی بازداشته است؛ به نحوی که تمایل عمومی به تجربه‌گری و اجرای این رویکردها بر متون فارسی، چنان جاذبه و جذابیتی در

انداخته است که هدف اساسی این نظریه‌ها، که همانا پرداختن به پیوند میان زندگی و متن ادبی است و نه میان وضعیتی ایستا از متن و نظریه‌ها، در پژوهش‌های ادبی ما به فراموشی سپرده شده است.

در این شرایط، متون ادب فارسی تنها محملی شده‌اند برای پیاده کردن نظریه‌هایی خاص؛ به طوری که نه متن و نه نظریه، از این کاربردهایی که به تدریج شکلی کلیشه‌ای و تقلیدگرایانه یافته‌اند، طرفی نمی‌بندند. در حالی که این رویکردهای نظری، از نظر مبانی نظری و روش‌شناختی، ادعای مواجهه تام با تمام پدیده‌ها و مقولات انسانی و اجتماعی را ندارند، در این دو دهه اخیر، این ابژه ذهنی از نظریه‌های ادبی، در فضای عمومی پژوهش‌های ما بازتولید شده است. رویکرد انفعالی در مقابل جاذبه به کارگیری نظریه‌های ادبی، که همزمان با اوج گرفتن ترجمه این نظریه‌ها به فارسی بوده است، روند نشر و ترویج این مقالات را به جریانی تثبیت شده تبدیل کرده است، تا جایی که گویی معیاری روش‌شناختی برای تحلیل متون ادبی یا سنخیت متن با نظریه‌ها وجود ندارد و این ویژگی در پیکره مقالات بسیاری، به صورت ساختاری دویاره یا مکانیکی، خود را نشان می‌دهد. در چنین مواردی، نویسندگان اینگونه مقالات، «عموماً با نگرشی موافق نسبت به نظریه، تمام همتشان را صرف تطبیق نظریه با متن می‌دانند و بسا که سود تحقیق و نقد، شامل حال نظریه می‌شود» (هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۷۵). به‌عنوان نمونه، مطالعه شخصیت زال از نگاه آدلر، چه کشف و دریافت تأویلی تازه‌ای از این شخصیت ارائه می‌دهد؟! آیا نگاه آدلری به شخصیت زال، ما را به درک جدیدی از مؤلفه‌های سازنده این پرسونای اساطیری- حماسی می‌رساند؟! (بهفر، ۱۳۸۹: ۲۰۵-۲۱۱).

انباشت مقالات تئوریک و غفلت از مخاطبان ضمنی

با نگاهی کلان و تاریخی به روند گذار از رویکرد سنتی در تحقیقات ادبی و نیز دستاوردهای حاصل از اجرای رویکردهای مختلف نقد ادبی بر متون ادبی کهن و معاصر، چنان که انتظار می‌رود پس از حدود سه دهه و در قامت صدها مقاله علمی- پژوهشی و پایان‌نامه تحصیلی، امروزه مطالعات ادبی فارسی برای مواجهه با مسئله‌های جدید و متناسب با نیازهای مخاطبان خود، به لحاظ نظری و روش‌شناختی، توان اتکا به

۲۱۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳
داشته‌های خود را ندارد. از ابتدای دهه هشتاد به این سو نیز کاربرد تجربه‌گرایانه و نادقیق نظریه‌های ادبی، برخورد گزینشی و سلیقه‌ای با امکانات آنها و بی‌توجهی برخی محققان به ضوابط انتخاب متن‌ها همواره مورد نقد پژوهشگران قرار گرفته است (محمدی کله‌سر، ۱۳۹۲: ۳۷-۵۸؛ اقتصادی‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۷۱-۱۸۰؛ فتوحی، ۱۳۹۰: ۱۱ و هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۷۱-۱۷۵).

شمار این قبیل پژوهش‌های موسوم به نظریه‌محور، همواره رو به گسترش بوده است و بسیاری از پژوهش‌ها به جای تلاش برای نوآوری و خلق نگاهی تازه به مسائل پیش رو، عمده تلاش خود را در جهت رعایت ظرافت‌ها و قواعد نظریه‌های ادبی صرف می‌کنند. کم نیستند مقالاتی که از نظر چارچوب‌های پذیرفته‌شده و رایج، چون: اصول مستندسازی، قواعد مقاله‌نویسی، تبیین نظری و پاسخ‌گویی به فرضیه‌ها، ظاهراً قواعد جاری را رعایت کرده‌اند، اما نکته قابل توجه آن است که در نهایت پس از خوانده‌شدن، دستاورد تازه و نوآورانه‌ای برای مخاطبان ندارند؛ زیرا هر گونه مواجهه انفعالی و سطحی با نظریه‌ها یا متن ادبی و در نظر نگرفتن جامعه مخاطبان هدف مقاله، مانع از شکل‌گیری شناخت علمی می‌گردد و خواه‌ناخواه همه چیز را در چارچوب مقاله، منحصر و محدود می‌کند. «به این معنا که هر گاه محقق، وظیفه خود را که شناخت واقعیت و نزدیک‌شدن به حقیقت است، فراموش کند و تنها دغدغه حفظ صورت ظاهری روش را داشته باشد، دچار نگاهی افراطی به روش می‌شود و امکان هر گونه خلاقیت و نوآوری را از خود سلب می‌کند» (منصوریان، ۱۳۹۲: ۷).

کوتاه‌سخن آنکه تمرکز بیش از حد بخش زیادی از مقالات دهه هشتاد - به‌ویژه در سال‌های پایانی - روی سطح توصیفی موضوعات و پرداختن به حواشی آن به جای مسئله‌پژوهی، سطح روش‌شناختی این مقالات را در پارادایم توصیف و گاهی نیز تبیین متوقف کرده است. بخش مهمی از این مقالات دانشگاهی در سطح توصیف، خوب پیش می‌روند اما در سطح تبیین و تفسیر، یا همان پردازش عملی نظریه‌ها و اجرای هدفمند قواعد روش‌شناختی درمی‌مانند. از نظر صاحب‌نظران و منتقدان ادبی، بخش اعظمی از نقدهای دانشگاهی از نوع تمرین و آموزش نقد بر اساس نظریه‌های ترجمه‌شده است. این نقدهای آموزش‌محور، رویکردی تقلیل‌گرا دارند و موجب حرکت در سطح و کج‌خوانی می‌شوند (فتوحی، ۱۳۹۰: ۱۰-۱۶).

ادامه این روند ناگزیر که عبارت است از: انفعال متن ادبی، محوریت اجرای مکانیکی و تقلیدگونه نظریه‌ها و غلبه وجه شکلی مقاله‌نویسی بر وجه کارکردگرایانه آن، عملاً بسیاری از مسئله‌های خلاقانه را نیز کم‌اثر یا لوث می‌کند و مجال حل مسئله‌های اولویت‌دار را به مواجهه‌ای توصیف‌گرایانه و کم‌عمق با بخشی از واقعیت‌ها مستحیل می‌نماید. پژوهش‌هایی که نه تنها با زندگی اجتماعی مخاطبان امروز، ارتباطی کم‌رنگ دارند، بلکه در قامت این حجم عمده مقالات توصیفی، به تعمیق دانش نقد ادبی نیز کمک شایانی نکرده است.

چنین پژوهش‌هایی با قطع نظر از رابطه پیوستاری پژوهش با بسترهای فرهنگی آن و نیز تعلیق جایگاه مخاطب، مواجهه‌شان با پدیده اجتماعی، گزینشی و ایستاست. چنین پژوهش‌هایی به متن ادبی به مثابه جهانی قائم‌به‌ذات و آیینی تمام‌نمای جامعه می‌نگرند و با رها کردن سازوکارهای این ارتباط، همه حقیقت را در متن می‌جویند. از آنجا که چنین پژوهش‌هایی به شیوه‌ای ایستا، بستر شکل‌گیری مسئله تحقیقاتی خود را همان متن ادبی می‌پندارند، لاجرم مواجهه‌شان با مسئله‌های چندگانه و پیچیده اجتماعی نیز مواجهه‌ای خطی و بسته است. بر اساس شواهدی که از بررسی زمینه‌ای مقالات به دست آمد، در رویکرد کلی و موضوعی مقالات، مخاطب و اقتضای احوال او چندان در نظر گرفته نمی‌شود. همچنان که در دهه هشتاد فقط بیست مقاله با رویکرد خواننده‌محوری منتشر شده است.

در اینجا پرسش‌های ضمنی‌ای به ذهن متبادر می‌شود که: مگر نه این است که هر مقاله - چه به عنوان سندی علمی و چه به عنوان یک رسانه - بدین مقصود منتشر می‌شود که افرادی به عنوان مخاطبان ضمنی یا حقیقی، آن را مطالعه کنند و از منافع علمی آن بهره‌مند شوند؟ انگیزه و هدف نهایی ما از افزایش شمار مقالات علمی چیست؟ مقاله علمی را برای چه کسانی و با چه اهدافی منتشر می‌کنیم؟ آیا در کنار تأکید بر افزایش تولید و نشر مقالات علمی، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های رشته‌های مختلف و نیاز اجتماعی به تولید علم، در نظر گرفته شده است؟ به نظر می‌رسد اکنون پس از بررسی اجمالی رویکردهای موضوعی مقالات ادبی علمی - پژوهشی، باید اذعان شود که محوریت یافتن سلیقه فردی در نشر مقالات علمی، که خود از تبعات غلبه ذهنیت

۲۱۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

تئوریک بر مطالعات ادبی ماست، ناخودآگاه در وضعیتی تقابلی با نیاز مخاطبان و کارکرد اجتماعی مقالات قرار گرفته است.

در دهه هشتاد، مقالات بسیاری به جای پرداختن به ارتباط زندگی اجتماعی و متن ادبی، واقعیت‌های موجود در متن ادبی را به مثابه همه زندگی تحلیل کرده‌اند و در این میان، بسامد مقالاتی که به شیوه پژوهش‌های تجربه‌گرایانه، به برقراری ارتباط مکانیکی و صوری میان برخی مصادیق با مبانی نظری تحقیق بسنده نموده‌اند، بسیار بیشتر از مقالات نوآورانه و مسئله‌محور بوده است. اینکه در فاصله پیش از شکل‌گیری متن ادبی تا پس از نشر مقاله علمی-پژوهشی، چه آثار و نتایج شناختی‌ای به جامعه باز می‌گردد، به سبب غلبه نگرش مقطعی و کوتاه‌نگر در این چرخه، چندان جدی گرفته نمی‌شود. در نتیجه این رویکرد یا برداشت انتزاعی، بیش از آنکه تفسیری از ماهیت رابطه زندگی با متن ادبی باشد، به واسطه تکرار پیوسته و بسامد بالای انعکاس آن در مقالات متعدد، ناخودآگاه جای واقعیت را می‌گیرد و در اطوار جدید بازتولید می‌شود. این نگاه انتزاعی و مکانیکی به رابطه متن/خواننده/زندگی اجتماعی، تاکنون به عنوان جریانی «زودبازده» و نتیجه‌گرا برای تحقق گفتمان موجود، مبنی بر افزایش کمی مقالات علمی، نقش بسیار مؤثری داشته است.

از سوی دیگر، همین تن‌دادن یا نپرداختن به بررسی انتقادی و سنجش ادواری مقالات و طراحی نکردن الگوهای کیفی برای دورنمای مقالات، خود نتیجه بلافصل تأکید بر افزایش کمی مقالات و نشانه غفلت از ارتقای شاخص‌های کیفی آنها و نبود برنامه جامع و کلان متناسب با توانمندی‌های علوم مختلف دانشگاهی است. در حالی که بخش عمده‌ای از تولید و نشر این حجم گسترده از مقالات علمی، ناظر به کاربرد و اثرگذاری در جامعه نیست. از سوی دیگر، با ادامه این روند کمی‌ت‌گرا، اصل ضروری کاربردپذیری و فایده‌بخش بودن مقالات، جای خود را به تولید علم تئوریک و تئوری‌های متورم خواهد داد.

ضعف پژوهش محوری

در الگوی کلان حاکم بر فضای پژوهش و علوم دانشگاهی، بسیاری از افراد، افزایش شمار مقالات علمی را به مثابه یک هدف می‌بینند، نه به عنوان حلقه واسط و یکی از

ابزار تولید علم فایده‌مند و اثرگذار. چنان‌که تنوع موضوعی و افزایش شمار مقالات علمی-پژوهشی در دهه هشتاد، به پژوهش‌محوری منجر نشده است. زیرا پژوهش‌محوری، چشم‌اندازی کیفیت‌محور، کلان‌نگر و مسئله‌محور از سطح آموزش نظری تا تحلیل انتقادی دستاوردهای علمی را در برمی‌گیرد و تنها نمی‌توان آن را به افزایش تولید کمی مقالات و سایر منابع علمی تقلیل داد. حجم بالای تولید مقالات توصیفی و تعداد اندک مقالات انتقادی، عدم اقبال به پژوهش‌های زمینه‌محور، ترجیح انگیزه‌ها و سلیق فردی بر نیازهای اجتماعی، ضعف‌های روش‌شناختی مقالات در مواجهه با مسائل، میزان پایین استناد به مقالات علمی-پژوهشی و...، شواهدی عینی است بر اینکه عمده مقالات مرتبط با ادبیات با پژوهش‌محوری فاصله دارند.

هر چند افزایش شمار مقالات علمی از شاخص‌های مهم در علم‌سنجی و ترویج علم برشمرده می‌شود، اتکای صرف به شاخص‌های کمی و نادیده‌گرفتن معیارهای کیفی و تناظر مقالات با نیازهای اجتماعی، خود می‌تواند مسئله‌های غامض‌تری را در میان‌مدت و بلندمدت پیش روی نهادهای تولید علم و عموم پژوهشگران قرار دهد. واقعیت آن است که تأکید یک‌سویه بر افزایش شمار مقالات و مترادف‌شمردن میزان انتشار مقالات با میزان نفوذ علم در زندگی اجتماعی و پیشرفت علمی، استدلالی مغالطه‌گونه است؛ زیرا پیشرفت علمی، علاوه بر کمیّت مقالات منتشر شده، متضمّن شاخص‌های فرهنگی، انسانی و حتی مردم‌شناختی دیگری نیز هست و در طول این سال‌ها به سبب آنکه برنامه‌های کوتاه‌نگر و بخش‌نامه‌ای، معیار عمل و برنامه‌ریزی دانشگاهی ما بوده است، عده‌ای دیگر از عوامل مؤثر در پیشرفت علمی و ضریب نفوذ علم در جامعه را به سود برخی شاخص‌های کمی، مصادره به مطلوب کرده‌اند.

الگوی کلان حاکم بر نظام تولید علم، بیشتر کمیّت‌گراست که در آن، توانمندی‌ها، اقتضائات، روش‌شناسی و غایات علمی همه علوم دانشگاهی، یکسان انگاشته شده است؛ بدون آنکه به تمایزات و ویژگی‌های ذاتی هر یک از این علوم و میزان تطابق آنها با نیازهای جامعه و مقتضیات زمانی مختلف توجه کافی شود، برای همه علوم دانشگاهی، حدّی مفروض و عینیت‌گرایانه، به‌عنوان چشم‌انداز پیشرفت علمی تبیین شده است.

در این الگوی کمیّت‌انگارانه، علوم انسانی را به‌عنوان پدیده‌ای که پیوسته در حال تحوّل و تطوّر است، با همان معیارهای فیزیکال و تجربی علوم مهندسی و علوم پایه

نگریسته‌اند. کما اینکه در فلسفه وجودی چشم‌انداز بیست‌ساله تولید علم در ایران، این نگرش نتیجه‌گرا و نگاه کمیت‌گرا به علوم انسانی مشهود است (شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۳۸۹: ۸-۱۰)؛ چنان‌که یکی از شاخص‌های این چشم‌انداز، یعنی گسترش رشته‌های تحصیلات تکمیلی و افزایش ظرفیت‌های آنها که خود یکی از عوامل اساسی افزایش شمار مقالات علمی بوده است، بیشتر بر اساس گفتمانی خاص و با توجه به الگوی جمعیتی جامعه صورت گرفته است، تا ضرورت‌های معرفت‌شناسانه. به نظر می‌رسد روند عمومی پژوهش‌های ادبی دانشگاهی در دهه هشتاد تا حدود زیادی متأثر از عوامل فرامنتی چون: افزایش قابل توجه شمار پذیرفته‌شدگان در تحصیلات تکمیلی، تأکید یک‌سویه بر لزوم تولید مقالات علمی بدون در نظر گرفتن وجه کاربردی آنها، مترادف دانستن تولید علم با عرضه و تولید مقالات و نادیده گرفتن تفاوت‌های ذاتی روش‌شناختی میان علوم مختلف دانشگاهی بوده است.

از سوی دیگر، «کم‌توجهی به تحقیقات مسئله‌محور و غلبه رویکرد آموزش‌محوری در مطالعات ادبی، موجب فراوانی پژوهش‌های تزیینی و زمینه‌ساز تحقیقات تکراری و تقلیدی در حوزه ادبیات فارسی شده است. تحقیقات ادبی‌ای که در ایران منتشر می‌شود، حجم گسترده و تعدد و تنوع فراوانی دارد؛ اما میزان تحقیقات مسئله‌محور نسبت به کل آثار منتشر شده، زیاد نیست و این امر موجب کاهش کارایی و اثربخشی نتایج بسیاری از تتبعات ادبی شده است. رواج تحقیقات مسئله‌محور در حوزه زبان و ادبیات فارسی مستلزم توجه جدی به آن و تغییر نگرش در پژوهشگران ادبی و تجدیدنظر در برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها و بازنگری در شیوه‌ها و مراحل اجرای پژوهش در این رشته است» (رضی، ۱۳۹۱: ۲۵).

در مقالات ادبی دهه هشتاد، مطالعات آینده‌نگر که چشم‌اندازی میان‌مدت و بلندمدت را پیش روی مخاطبان خود ترسیم نمایند، یا نگاهی انتقادی به بخش عمده‌ای از تحقیقات داشته باشند، به ندرت دیده می‌شود. بخش مهمی از مقالات، آنهایی هستند که به توصیف ابعاد عینی (متن ادبی، کتاب، آفریننده ادبی، دوره‌ها و سبک‌ها و...)، ویژگی‌ها و وجوه تشابه و تفاوت آن با دیگر موضوعات مرتبط می‌پردازند. در بازه گذار از رویکردهای سنتی چون شرح و تفسیر بلاغی، زبانی و تاریخی آثار ادبی به رویکردهای

متأخر و عمدتاً ترجمه‌ای، جریان نقد ادبی، عمل‌گرایی و خلاقیت لازم را برای مواجهه هدفمند با جهان تازه کسب نکرده است و ناخودآگاه گویی اثر این خلأ روش‌شناختی در اجرای گسترده و گاه تفتن‌گونه این نظریه‌ها بر متون ادبی فارسی، متبلور و نمایان می‌شود. چنان‌که پرداختن بیش از حد پژوهشگران به جزییات متون ادبی، تفسیر مفهومی و زیبایی‌شناختی متون ادبی، تبیین روابط میان اجزای متن و طبقه‌بندی اطلاعات مرتبط با مسئله، موجب شده تا به مسائل بنیادی‌تر نقد ادبی و لزوم هدایت بهینه‌سازی جریان‌های مختلف آن، چنان‌که باید، پرداخته نشود.

بخشی از این انتقاد، متوجه گفتمان نظری مسلط بر فضای نقد ادبی ماست؛ زیرا با وجود گذشت ده‌ها سال از آغاز پژوهش‌های دانشگاهی، رویکردی کلان‌نگر که گفتمان دانش‌محور را مطمح نظر خود قرار دهد، شکل نگرفته است. چرایی و علل این مسئله، خود به درازای عمر علوم انسانی برمی‌گردد و در اینجا مجال پرداختن به آن نیست. اما آن بخش از واقعیت که آثارش قابل مشاهده است، آن است که مجموعه تلاش‌ها و خلاقیت‌های فردی به فرایند و جریانی منسجم تبدیل نشده است و در پیکره پژوهش‌های ادبی نیز با اجزایی روبه‌رو هستیم که از کنار هم قرار دادنشان، نظام فکری راه‌گشا و مدونی که بتوان آن را ناشی و نتیجه این تلاش‌های فکری دانست، حاصل نشده است.

مقالات ادبی علمی-پژوهشی مرتبط با ادبیات، بیش از آنکه در راستای حل مسئله‌های مهم و خلأهای معرفتی موجود تلاش کنند، به حواشی مسئله‌ها و امور مربوط به سطح واقعیت‌ها پرداخته‌اند. حال آنکه به اقتضای گفتمان دانش‌محور، مواجهه منفعل و غیر هدفمند با جهان پیرامون، غیر از هدر دادن زمان، اندک ثمره پژوهش‌های خلاقانه و نوآورانه فردی را نیز کم اثر می‌کند. برای برقرار کردن ارتباط نظام‌مند، مستمر و منسجم میان تمامی حلقه‌های زنجیره تولید دانش، باید مسئله‌محوری و توجه به تناظر حقیقی پژوهشی با مسائل عینی و مبتلابه جامعه به مثابه تفکری بنیادین، از سطح کلان و سیاست‌گذاران علم، تا یکایک افراد سهیم در تولید دانش تعمیم یابد.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد تا با هدف شناسایی ظرفیت‌ها و کاستی‌های مقالات ادبی علمی-پژوهشی، بخشی از این مقالات بررسی شود و مهم‌ترین موضوعات و رویکردهای مورد توجه پژوهشگران ادبی در این دوره ده‌ساله، شناسایی و در قالب رویکردهای متن‌محور، زمینه‌محور، نویسنده‌محور، خواننده‌محور و مقالات تطبیقی و متفرقه تبیین شود.

در این دهه، مجموعاً ۳۵۵۵ مقاله علمی-پژوهشی در قالب ۱۸۲ شماره، اعم از فصل‌نامه یا دوفصل‌نامه در حوزه پژوهش‌های ادبی منتشر شده است که از نظر کمیّت، سال ۱۳۹۰ نسبت به سال ۱۳۸۱، حدود ۴۷۵ درصد رشد را نشان می‌دهد. عمده مقالات دهه هشتاد، رویکردی گذشته‌نگر دارند به گونه‌ای که به‌طور میانگین کمتر از ۱۵ درصد مسائل مورد بررسی در مقالات از نظر زمانی، با آثار ادبی معاصر مرتبط بوده‌اند. از مجموع ۳۴۵ مقاله مورد بررسی، تنها ۳۷ مورد (۱۰/۵ درصد) حاصل همکاری میان استادان زبان و ادبیات فارسی است و می‌توان آن را نشانه ضعف کار گروهی به شمار آورد؛ در حالی که میزان همکاری میان اعضای هیئت علمی با دانشجویان تحصیلات تکمیلی، ۳۵ درصد بوده است. همچنین نسبت نویسندگان مرد به نویسندگان زن، ۲/۷۶ برابر است.

با توجه به اهمیت بنیادین مقالات علمی-پژوهشی در شاخص‌های کمی تولید علم و نیز افزایش شمار نشر مقالات علمی-پژوهشی، این میزان بسیار اندک است؛ به گونه‌ای که از مجموع ۷۱۱۷ منبع استناد شده در ۳۴۵ مقاله مورد بررسی، تنها ۱۳۳ مورد (یعنی ۱/۸۶ درصد) به مقالات علمی-پژوهشی استناد شده است.

از مهم‌ترین نقاط قوت مقالات علمی-پژوهشی دهه هشتاد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

تنوع موضوعی مقالات؛ آشنایی پژوهشگران با منابع جدید، افزایش میانگین منابع مقالات و نیز به‌کارگیری گونه‌های مختلف منابع؛ رشد کمی و تصاعدی مقالات نسبت به دهه هفتاد که بخشی از آن ناشی از افزایش تعداد مجلات علمی-پژوهشی مرتبط با ادبیات است؛ تخصصی شدن گروهی از مجلات علمی مرتبط با ادبیات؛ افزایش میزان

همکاری نویسندگان زن در نگارش و نشر مقالات؛ افزایش چشمگیر میزان همکاری استادان زبان و ادبیات فارسی با دانشجویان تحصیلات تکمیلی، توجه به رویکردهای میان‌رشته‌ای به‌ویژه در نیمه دوم دهه هشتاد، دقت نسبی در تدوین بسامان و منسجم مقالات و

- کاستی‌هایی نیز در مقالات علمی- پژوهشی دهه هشتاد وجود دارد که عبارتند از:
- غلبه رویکرد توصیفی در مقالات و پرداختن سطحی به مسئله‌ها
- شمار زیاد مقالات آموزش‌محور و تألیفی در مقایسه با مقالات مسئله‌محور
- ضعف روش تحقیق (ضعف آگاهی روش‌شناختی و سواد اطلاعاتی)
- ناهمخوانی روند تولید و نشر مقالات با سنجش کیفی و بررسی ادواری مقالات
- ضعف نگرش سیستمی و کم‌توجهی به الگوهای ارتباطی جامعه با متن ادبی
- نگاه جزئی‌نگرانه و چندپاره (در دهه هشتاد گرایش عجیبی به سوی پژوهش‌های صورت‌گرایانه، مصداق جو و توصیفی رواج یافته است؛ مثلاً صدها مقاله درباره نقد فرمالیستی متون فارسی، بررسی ساختار داستان‌ها، بررسی عناصر و اجزای داستان‌ها و رمان‌ها و گزارش توصیفی از عناصر زبانی و زیبایی‌شناختی متون فارسی منتشر شده است)
- اثرپذیری مقالات از متون ترجمه‌ای (پژوهش‌های تجربه‌گرایانه آغازین جای خود را به الگوبرداری منفعل از پژوهش‌های متقدم داده‌اند)
- شمار زیاد پژوهش‌های تکراری یا موازی (ثابت‌بودن الگوهای نظری و تغییر مصداق‌ها و نمونه‌ها در اینگونه مقالات)
- فقر رویکرد انتقادی و نظریه‌پردازی در مقالات
- کم بودن تعداد مقالات نوآورانه
- غلبه معیارهای کمی و شکل‌گرایانه
- نادیده گرفتن جایگاه مخاطبان در مقاله‌نویسی
- ضعف همکاری‌های علمی و کار گروهی در نگارش مقالات
- پراکندگی در معیارهای داوری مقالات (زمانی که مجموعه‌ای از مقالات مربوط به موضوعی خاص را کنار هم قرار می‌دهیم، ابعاد حقیقی این پراکندگی در

۲۲۰ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳

معیارهای داوری، بیشتر آشکار می‌شود. حتی با وجود در نظر گرفتن «نسبیت» نهادینه‌شده در علوم انسانی و نقش سلیقه فردی در نقد ادبی، این میزان اختلاف در معیارهای ارزیابی مقالات، منطقی به نظر نمی‌رسد.

رویکرد غالب پژوهش‌های بررسی‌شده در دهه هشتاد، تفسیر مفهومی و زیبایی‌شناختی متون ادبی، تبیین روابط میان اجزای متن و طبقه‌بندی اطلاعات مرتبط با مسئله، از جمله: دوره تاریخی متن، حوادث مهم همزمان با آثار و... است. بخش مهمی از مقالات، صرفاً به توصیف ابعاد عینی مسئله (متن ادبی، آفریننده ادبی، دوره‌ها و سبک‌ها و...)، ویژگی‌ها و وجوه تشابه و تفاوت آن با دیگر موضوعات مرتبط می‌پردازند و در آنها چنان‌که شایسته است به چشم‌اندازهای میان‌مدت و بلندمدت توجه نشده است. در الگوی آموزشی رایج در دانشگاه‌های ما، آموزش و پژوهش ناخودآگاه در وضعیت دو فرایند موازی و گاه متقابل قرار گرفته‌اند.

هر چند بخشی از این نقد و کاستی را باید متوجه گفتمان مسلط بر فضای نظری تحقیقات ادبی دانست، سهم عمده‌ای از آن نیز به برنامه‌های درسی و پیوند نخوردن سرفصل‌های درسی زبان و ادبیات فارسی با روح پژوهش‌محوری و کم‌توجهی به بستر اجتماعی متون ادبی بازمی‌گردد. پرداختن بیش از حد پژوهشگران به جزئیات متون ادبی و کم‌توجهی آنان به ارتباط متن ادبی با زمینه‌های ذهنی، اجتماعی و فرهنگی مؤثر در زایش متن، موجب تضعیف سازوکار ارتباط نقد ادبی فارسی با جریان‌های بدیل فرهنگی و سیاسی شده است. بنابراین برای برقرار کردن ارتباط نظام‌مند، مستمر و منسجم میان تمامی حلقه‌های زنجیره تولید دانش، شایسته است مسئله‌محوری و توجه به تناظر حقیقی پژوهشی با نیازهای عینی و مبتلابه جامعه و نیز پرداختن به نیازهای اولویت‌دار جامعه مخاطبان هدف در کانون توجه پژوهشگران قرار گیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ازکیا، مصطفی و علیرضا دربان آستانه (۱۳۸۲) روش‌های کاربردی تحقیق، تهران، کیهان.
- اقتصادی‌نیا، سایه (۱۳۹۰) «بازیابی ظرفیت‌های نقد ادبی سنتی»، نقد ادبی، سال ۴، شماره ۱۳، بهار.
- امن‌خانی، عیسی و مونا علی‌مددی (۱۳۹۱) «درد یا درمان: آسیب‌شناسی کاربرد نظریه‌های ادبی در تحقیقات معاصر»، پژوهش‌های ادبی، سال نهم، شماره ۳۶ و ۳۷، تابستان و پاییز.
- بهفر، مه‌ری (۱۳۸۹) «ناسازگاری نظریه با نوع ادبی»، نقد ادبی، سال ۳، شماره ۱۰، تابستان.
- چاوشی نجف‌آبادی، زهرا و احمد شعبانی (۱۳۸۸) «بررسی مفاهیم، تعاریف و کارکردهای تحلیل استنادی در حوزه علم‌سنجی»، فصل‌نامه دانش‌شناسی، شماره ۲.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۶) «توسعه علمی یا تکثیر و ازدیاد تعداد مقالات؟»، نامه فرهنگستان، دوره نهم، شماره ۳۵، پاییز.
- رضی، احمد (۱۳۹۱) «پژوهش‌های مسئله‌محور در مطالعات ادبی»، فنون ادبی، سال چهارم، شماره ۱، بهار و تابستان.
- (۱۳۸۶) «روش در تحقیقات ادبی ایران»، گوهر گویا، سال اول، شماره ۱، بهار.
- (۱۳۸۷) «آسیب‌شناسی پژوهش‌های ادبی در ایران»، رخسار اندیشه (مجموعه مقالات سومین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی)، به کوشش ابراهیم خدایار، تهران، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، صص ۴۴۱-۴۵۳.
- رضی، احمد و عبدالغفار رحیمی (۱۳۸۷) «بررسی و ارزیابی مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد»، رخسار صبح، به کوشش ابراهیم خدایار، چاپ اول، تهران، مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس، صص ۴۲۹-۴۴۰.
- روحانی، سپند (۱۳۹۱) «مجلات علمی پژوهشی تاریخ؛ سیطره کمیت بر علم»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۷۷، بهمن.
- شورای عالی انقلاب فرهنگی (۱۳۸۹) سند نقشه جامع علمی کشور.
- عصاره، فریده و قربان‌علی فارسی (۱۳۸۱) «نمایه استنادی علوم (S.C.I.)، ساختار و کاربردهای آن»، رهیافت، شماره ۲۷.
- عمارتی مقدم، داوود (۱۳۸۸) «بحران نقد: تصادف متن با نظریه»، نقد ادبی، سال ۲، شماره ۸، زمستان.
- غلامی‌نژاد، محمد علی و احسان قبول (۱۳۸۶) «آسیب‌شناسی پایان‌نامه‌های زبان و ادبیات فارسی»، گوهر گویا، سال اول، شماره ۱.
- فتحی، محمود (۱۳۹۰) نامه نقد (مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نقد و نظریه ادبی در

- ۲۲۲ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و دوم، بهار ۱۳۹۳
- ایران، تهران، خانه کتاب.
- فرامرزی قراملکی، احد (۱۳۸۳) اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی، چاپ اول، قم، حوزه علمیه قم.
- محمدی کله سر، علیرضا (۱۳۹۲) «گزینش متن و روش‌شناسی مطالعات ادبی»، نقد ادبی، سال ۶، شماره ۲۳، پاییز.
- منصوریان، یزدان (۱۳۹۲) «تسلیم ناخواسته: آسیب‌شناسی پژوهش‌های دانشگاهی»، کتاب ماه کلیات، سال ۱۶، شماره ۵، اردیبهشت.
- (۱۳۸۹) «پنجاه محور پژوهشی در مطالعات علم‌سنجی»، کتاب ماه کلیات، سال ۱۳، شماره ۱۰.
- نژاد صداقت، حورا (۱۳۹۰) «گزارش همایش رهیافت بین‌رشتگی زبان و ادبیات فارسی»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۵۳ (پیاپی ۱۶۷)، شهریور.
- نوکاریزی، محسن و زهرا اسداللهی (۱۳۸۹) «مروری بر منابع تحلیل استنادی در ایران»، فصل‌نامه علوم و فناوری اطلاعات، دوره ۲۶، شماره ۲.
- وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (۱۳۹۰) آیین‌نامه تعیین اعتبار نشریات علمی کشور.
- هاشمی، زهره (۱۳۸۹) «نقدی بر مقاله تحلیل رمان چراغ‌ها را من خاموش می‌کنم»، نقد ادبی، سال ۳، شماره ۹، بهار.

